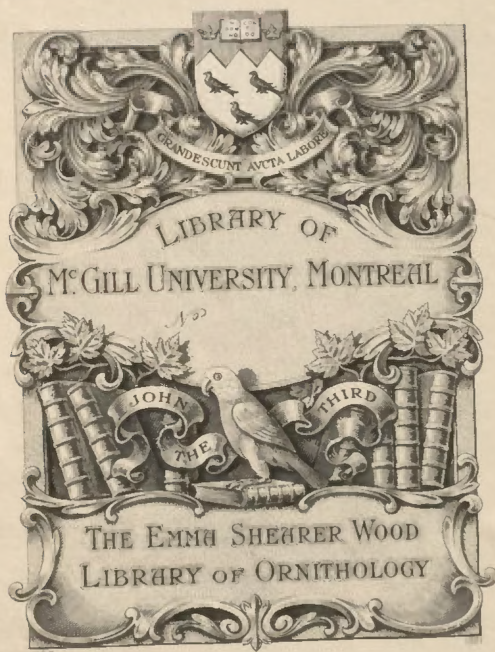
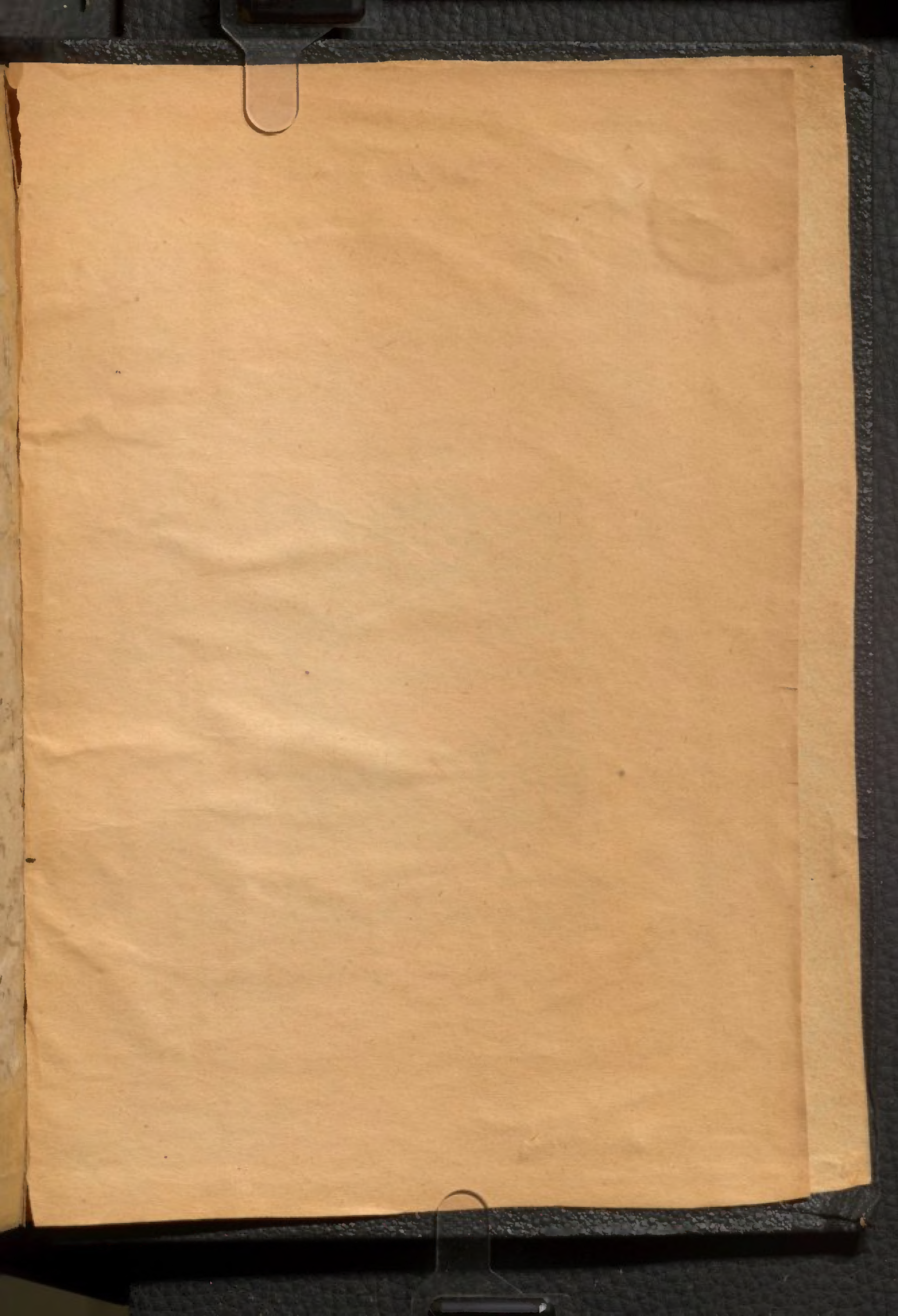

GRANDESCUNT AUCTA LABORE
LIBRARY OF
McGILL UNIVERSITY, MONTREAL
JOHN THE THIRD
THE EMMA SHEARER WOOD
LIBRARY OF ORNITHOLOGY

Dastūru'ṣ-ṣayd.



Amritsar
10.III.82

44

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و سپاس بیعد از ازل تا ابد مر پادشاهی را سزد که شاهباز بلند پرواز
معرفتش تذرو دلهای عارفان را شکار بسازد و شنقار طرفه رفتار حقیقتش
کلنگ خوش آهنگ جان عاشقان را صید مینماید و شاهین محبت امن و
حدتش مرغ قلوب مومنان را طعمه نموده بجای شیر رحمتش مرغان بیان
عصیان مجرمان را نیست و نابود گردانیده و یوزه شیر دلی اجلالش آهوان
وحشت آباد دنیا را بخشم رون در صحرای بی انتهای عقبی شکار کرده و
نهنگ سبز رنگ مهر پسندی صدید صدای او خوش و طیور بحران دنیا را
خبردار ساخته و درود نامحدود بر سرور انبیا خلاصه اصفیا مخدوم صدق و صفا
ای بلند هوای قاب قوسین او ادنی عندلیب بلاغت نوای
سبحان الذی اسری بعبده بشارت داده لا تقنطوا من رحمة الله که
عاصیان امت را از حضیض قید گناه بجرمت کلمه طیبه رهانیده و هر صبار
یار کلبار برگزیده حضرت پروردگار و بر آل و اصحاب و ذریات وی که

شبانان مرغزار شریعت و فرمان قلاده معرفت اند باد اما بعد اضعف العباد

راسخ الاعتقاد محمد رضا ولد خواجه محمد یوسف میگوید که بحکم آیه احل لکم

صید البر والبحر بشکار خواهش تمام داشتم و مدتی بجمع جانوران از قسم

پرنده و چرنده و درنده صرف نمودیم و درین فن مهارت تمام از

امداد تربیت بندگان سلاله خوانین نامدار ذوی الاقتدار گردون مدار

خلاصه و زبده روزگار شهسوار میدان امارت و ایالت شهریار دولت

جلالت و ابالت نایب مناب حضرت ظل سبحانی حسن علی خان

بهادر عالمگیر شاهی رسانده بودم که بعضی از رفقای این کمترین بخواهش

درخواستند که مقدمه چند در معرفت و شناخت جانوران شکاری

و طریق طیار نمودن آنها و دریافت بیماری و علاج آن که مکرر تجربه

رسیده تعلیم بقید رقم نموده شد ازانجا که پادشاهان نامدار و سلاطین

ذوی الاقتدار بعد از ضبط امور مملکت و دستور [illegible] سپاه

و رغبت بشکار فرحت آثار که بسبب سیر صحرا و مرغزار دلنشین

کارهای [illegible]

رسالهای اهل روزگار است پرداخته اند و در اکثر اوقات بدین صنعت
لطیف و نسبت شریف رغبت تمام و باعث فیض عام همت مبذول فرموده
و اکثری از بزرگان بدین فعل حمیده این خواهش موفور ظاهر نموده اند بنابران
این خاکسار بمقدار استعداد آنکه از مفردات مذکوره را که بتجربه در آورده
بود بنظر فتوت و مرحمت اهل فطرت و ارباب خبرت دانسته بتحریر
و تالیف در عهد حضرت سلطنت پناه خلافت دستگاه سکندر جاه
سلیمان حشمت فلک قدر قدرت قضا صولت مهر سپهر خلافت و جهانبانی
ماه سلطنت و کشورستانی زور بازوی قدرت و توانائی و ناصیه
خدیو ابن عالمگیری و جهانگشائی تاج بخش سلاطین روزگار نایب مناب
حضرت آفریدگار ظل سبحانی خلیفه رحمانی ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب
بهادر عالمگیر بادشاه غازی خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین
بره و احسانه سنه یکهزار و هفتاد و سه هجری نبوی صلی الله علیه و سلم
در آورده بعطیه مفتاح الابواب در هفتاد و شش باب درج نموده و

... سمی بدستور الصحه گردانیده رجا که از غایت قدرت و علو همت صاحب ...
عیاران نسخه ... و جوهرشناسان فن از نظر کیمیا اثر این اوراق ...
طلاب خته بکمال قدرت بصارت در اظهار نقص انعقاد ... ستیدان ...
تعلیم قبض بر قلم اصلاح فرموده بجواهر ابدار مکلل و مرصع سازند و بالله ...
باب اول در شناخت جانور کلان چشم و سیاه چشم باب دوم در معذور
داون از نو شوقت و جبه جانور خورد ... باب سیوم در طیار کردن
جانور کلان چشم و سیاه چشم باب چهارم در طریق صاف نمودن
جمع جانور بزنده شکاری باب پنجم در شناختن بند شدن ...
باب ششم در یافتن وانچه بسبب صاف و علاج ان باب هفتم در خوش
داشتن جانور کلان چشم و سیاه چشم باب هشتم در بستن بر مهره
... ان باب نهم در علاج نگاهداشتن بر مهره و غیره باب ...
... ان بر مهره خام و علاجش باب یازدهم بوسه شاندن طعامه
باب دوازدهم در انداختن عقاوں بگردن جانور باب سیزدهم در
در لوشاندن ...

و علاج ان باب سی و دوم در شناخت حبله و علاج ان باب سی و سوم

در علاج انداختن طعمه باب سی و چهارم در شناخت بر تافتن آب [illegible]

و علاج ان باب سی و پنجم در دانستن چوبکی و علاج ان باب سی و ششم در شناخت

پای و علاج ان باب سی و هفتم در دانستن زیر پای و علاج ان باب

سی و هشتم در یافتن چهوله و علاج ان باب سی و نهم در دانستن جرجینه که انرا [illegible]

گویند و علاج ان باب چهلم در شناخت ضرب رسیده و علاج ان باب چهل و یکم

در یافتن گرمی زده و علاج ان باب چهل و دوم در شناختن سردی زده

و علاج ان باب چهل و سیوم در شناختن گنده بنجال و علاج ان باب

چهل و چهارم در دانستن دو بنجاله و علاج ان باب چهل و پنجم در یافتن

لنگری و علاج ان باب چهل و ششم در شناخت بر آمدن سوزه و علاج ان

باب چهل و هفتم در علاج زخم رسیده باب چهل و هشتم در علاج ضرب

که با استخوان میرسیده باشد باب چهل و نهم در علاج استخوان شکسته باب

پنجاهم در شناخت بر آوردن و علاج ان باب پنجاه و یکم در دانستن

باب شصت و نهم در طیار کردن آهو باب هفتادم در خوشتن داشتن
آهو باب هفتاد و دوم در شناختن امراض آهو و علاج آن باب هفتاد و یکم
بستن کمند و قابو کردن و گرانیدن آهو با آهو باب هفتاد و سیوم در ساختن
بندوق و فواید آن باب هفتاد و چهارم در فواید نفت اندازی با
هفتاد و پنجم در ساختن باروت باب هفتاد و ششم در بیان کردن
و صید روان به بندوق باب اول در معرفت جانور کلان جثه و شناخت
و این مشتمل بر دو فصل است فصل اول در شناختن کلنگ بشم و جمله انها
باز است و این مشتمل لغت فرس و هند است و در عربی بازی
خیالیند و بزرگان فرخ گویند باز ماده است و جره نر ماده همه طیور شکاری را
در جمیع امور از نر بزرگتر است اما اشیاب بازکسی ندیده بلکه در کوهستان
کاشغر و چین و ایران و توران زمین هوای آن هم میرسد و در
شمال از کاشغر بلک اشام شروانی بدخشان آید و در سواد بعض
بلاد و هند هم گرفته میشود و رنگش چهار قسمست قسم اول سپید که اکثر اوقات در

در جانور دن بار صید دران

جرغون نامند و بزبان هندی سنقر خوانند این

رد پر بود و جنس سلاطین اختیار نمایند از رای یکی

قسم دوم سرخ که انرا بزبان هندی ... گویند

پیش خوش فعل باشد قسم سوم شباره که انرا

بزبان هندی کالا نامند این جنس سرخ و شکست و محنت طلب و راحت

قسم چهارم کبود که انرا بزبان هندی بکلیه نامند این جنس

همین توکلها اهولی و مجرائی هم شنود و ان است که

سیاه بره بر برهای دم او ظاهر باشند و مجرا ... بعضی مثل ...

بر برهای سینه سوید بود از ... و لکها ... اکثر ...

باشند ... اول جمیع طیور شکاری را جوز گویند و نقش

هائی اهر و واسرشته نوع بسیار ... خوش فعل

نیابند و آنچه در کوهستان زیر خورده باشد آنرا دربیهلی

زبلک خوانند و بزبان هندی تریناک نامند و جانوری که در خانه

کریز یافته او را بلغت ترکی توزمی تلک و بغاری و بهندی خانه گیر گویند

و بعجم جمیع طیور شکاری زیاده از یک سال نیابند و تیز پری را

خوبکری تا پنج سال الا شاهین را و هر چند سال خورده باشد دیگر

کنند و بهترین ترکیب جانوران کلان جثه آنست که بیک نگرستن پرکار و بسیار

کنج و سوراخهای بینی فراخ و چشمها و سرش خورد و گردن دراز و

سینه و زیر پر و پر پوشت و بازو دراز و دم کوتاه و سطبر پر و پا

کند و ساقها خورد و چنگل و ناخن دراز و کلکیج و مایل بسرخی باشد

و بعضی جانوران خواهش بیشتر میدارند و در صورت و سیرت باز

مناسبت تمام دارد لیکن از باز کوچک و نازک تر فراخ است با

روح بازپنجه است و با نغیرات است و ترکیب بزبان فارسی دیه

دوبرانی

نغ گویند و در تبتی فرخو خوانند و آشیانش
بیان شمال است لیکن گاه آشیانی نیز در کوهستان
بت ایران و توران بهم میرسند و از آنجا باطراف هندوستان
ید و دای در همه جا گرفته میشود در نواحی والوس باشند
ریش‌ها سبز مانند و بیشتر جانوریست بر هور اشکار
قسم ... ازین زبان هند آنرا بیسره گویند و آشیانش
جنوب تنی محض در دکن است و طرزش عجب از [illegible]
ه و بر سینه و حلقش مثل باز است قسم دوم را بزبان
سره خوانند و طرزش همچو باشین است و بر و دارش
سم و آشیانش کم بندند و دائم می‌پرند قسم
را بزبان هندی شکره نامند و این نیز در کوهستانها
یان دارد قسم چهارم را بزبان هندی کیور بسره
آشیانش در کوهستان شمال است جثه‌اش قد از همه

کلان تر بود و آشیانی اینها نیز از داغی است و نر هر چهار
و هوتی نامند و شکره جانوریست مخنث در رنگ نیز دستور بازست
لیکن در همین رنگها میشود و هم میرسد یعنی در زیر لون تا حلقوم خال
سیاهی ندارد و این بسیار شجاع و دلیر بود و میگویند از جنس همه تر
قوی و همه جا بر درخت میباشند و آشیانی این نیز از داغ است و
نرش را چنگ گویند فصل دوم در شناخت جانوران سیاه چشم
بهترین اینها اسنقار است و این نام در زبان ترکی و فارسی و
عربی و هندی اینست و نرش را اسنقارچه گویند
کم میسر شود چون نادرست نزد ما است و چنین شنیده
که آشیانش در کوهستان دشت قپچاق و هنزرخان است و
در هندوستان داغی بدست می آید و رنگش فرست قسم اول
سفید که آنرا در ترکی طوغون نامند این جنس نادر است
کبود [illegible] در هندی [illegible] خوانند این جنس شجاع و دلیر بود
قسم سوم [illegible]

سیوم چرغ که آنرا در هندی بهوره گویند این جنس خوش شکل
...ها و از همه طیور شکاری بهتر است و بر قوت و دلیر و تند پرو
...ان بود و بعضی بر هر دو پای پردار بود و بعضی در اینها که موزه پای
...را گوشت بسیار گویند و خالهای از چرغ کلان تر بود و بهترین
...رنگ ... ان سیاه چشم است که گوشت کار و بسیار چرغ
...ی جراح و هر دو چشم خورد و سرش کلان و گردن
...سینه و زیره بر و بر گوشت و بازو و ازو گوشت ... در اینها
...صاف ها خورد و چنگل و ناخونش دراز بود و بعد از ... بهتر
...سیاه چشم سفید و این نام مستعمل عرب است و هندی لاچین
...رفارسی و هندی کوهی گویند و دیگر انواع این بچه گویند و اساس
... گستان است و رنگ چهار قسم است قسم اول ترک و ترکیش

شش بحری بود و از [illegible] او در بحر نیلاب است و قاضی نام جای است و اینجا
دارد دیگر نیلی نادرست قسم دوم بغنی او را بزبان هندی کالی گویند این جانور
شاهین بزرگ و پرقوت و شجاع و دلیر باشد و در کوهستان شمالی یعنی از کوه
کوچ و بهار و مورنگ و لمان آون و سنبل و کشتوار هم میرسد قسم سوم [illegible]
که آنرا بزبان هند و خراسانی نامند این جنس خوش فعل و تند بود و نیز در
کوهای شمالی یعنی از کوهستان و جمون و کابل و کهمل و از ایران و توران بدست
می آید قسم چهارم سیاه که آنرا بزبان هندی جاولی گویند این جنس [illegible]
و در کوهای جنوب آشیان دارد و میان همه جنس اینها آشیانی بهتر ازو [illegible]
و بحری جانوریست که بزبان عربی و فارسی و هندی مشترک است و [illegible]
بحری بچه گویند و آشیانش کسی ندیده و از کناره دریای شور و دریاهای [illegible]
داری بهم میرسد و رنگش سه قسم است قسم اول سرخ که آنرا بزبان [illegible]
بهوره خوانند قسم دوم سیاه که آنرا بزبان هندی کالی گویند این جنس [illegible]
قسم سوم کبود که آنرا بزبان هندی الکله گویند این جنس زبون است

جانوریست

ست که آنرا بزبان هندی و عربی شنقره گویند و بوده نیز خوانده اند

را جرجگیله نامند و آشیانش در همه کوهستان بشمال است

کوهستان ایران و توران بسیار بهم میرسند و رنگش ...

پاینست و دیگر جانوریست که در هندوستان بسیار بهم میرسد و

گویند و آشیانش در میدان بر سر درخت میباشد و دوائی

... است و قسم است قسم اول ... قسم دوم

است که در هندوستان همه جا بهم میرسد و نرش ...

آشیانش در میدان بر سر درخت دارد و رنگش ... بود

بانی است و دوائی جانوریست از ... خورد و ...

رنگ جره بود در همه جا بهم میرسد قسم دوم باشد رنگ ...

... است قسم سوم ... رنگ شاهین است

نرش را ... گویند و آشیانش در همه کوهستان است این

قسم دوائی بهتر است در توران و ولایت ... گویند باب دوم

در مقدار دادن ادویه سفوف و حب بجانوران خورد و کلان [illegible] در [illegible]

[illegible] کتاب دو اینکه مذکور شده اگر مرغ کلان جثه مقدار استعمال باز است و در

سیاه جثه مقدار استعمال شنقار [illegible] موجب بعضی علیحده که مذکور شود

نمایند و این مشتمل بر دو فصل است فصل اول در مقدار ادویه سفوف که برای

باز چهار سرخ نوشته شده پس برای جره سه سرخ باید که برای [illegible] شده یک سرخ

و چهار ربع برای باشه چکک [illegible] یک سرخ و [illegible] و دهولی شش ربع

و در جمیع ادویه سفوف بهمین قیاس عمل ارد و [illegible] حب که برای باز نوشته شده

پس ابتدا چهار حصه کنند جره سه حصه و [illegible] یک و نیم حصه و باشه و چکک [illegible]

به [illegible] و دهوتی از یک حصه ربع کم پس در جمیع حب بدین قیاس [illegible]

فصل دوم در مقدار ادویه سفوف و حب سیاه جثه مثلا در سفوف که

برای [illegible] شنقار شش سرخ [illegible] شده است و برای جرج پنج سرخ و چهار [illegible]

و [illegible] بحری چهار سرخ و برای جرغله سه سرخ و شاهین [illegible] پنج و [illegible]

و بحری بچه [illegible] سه سرخ و برای شاهین بچه دو سرخ و [illegible]

[illegible] و دوری

[illegible] ی دوده بی بلسرج و برای ترمطه دو دوزیه شمس برج
[illegible] و به سعوف حبس قیاس یکبار بر دو با حب نشت که برای اسیر
[illegible] ذرانس حصه کنند بخرج بیخ حصه بوره شعار جه جهار و نیم حصه و بحر
[illegible] و بخچیل بیس ۳ حصه بس ربع بلسه و ثابس منجری ایجه و اگر ۳ حصه
[illegible] ن ابحه وجهک دو حصه ربع بلصه و شرمطی و دو ری یک حصه و نیز مطه
[illegible] له لب یک حصه و ربع [illegible] در جمع حب همس قیاس کل اجل کنند باب
[illegible] طریق طیار کردن جانور کلان چشم و سیاه چشم و این مشتمل بر دو
[illegible] ست فصل اول طریق طیار نمودن کلان چشم و این هفت
[illegible] ست قسم اول بر دو نوع است نوع اول طیار کردن باز و جره
[illegible] و چشمش بدوزند و بر دست نشانند و نشت بیداد خوراک
[illegible] زده گنجشک است و دزن گنجشک زنده کرده با کنوده ده نیم
[illegible] قت صبح عوض چهار گنجشک چهار نیم تولیچه گوشت بز
[illegible] ی دور کرده با آب تر نموده بخورانند و بیخ گنجشک با کنوده نصف

و نشو داده یلکرا از آب نگاه داشته اگر در بخورد پس دیگر بدهند تا رفع

همچنین عمل از دو روز چهار [?] بخورانند طعمه شام بر چهره بدهند و در
وادلش انست شش بار و یا بچه گنجشک بگیرد و برپای کلان را از مفصل
پنج بریده از پشت کارد استخوان را خوب شکسته و شسته بعد طعمه
همان وقت بخورانند و اینرا در اصطلاح شکاریان [?] خوانند چون صبح
جانور بر چهره اندازد [?] سینه گنجشک یا مرغ چون همان لحظه بدهند
و اینرا باصطلاح هندیان جاپی گویند و هر شب یکبار شب گذشته فلفل از دو
دو عدد در پرچه پوست پنهان نموده بدهند و اینرا تکمه گویند برای هوا [?]
بسیار نافع است دو ریشه یکمرتبه قرنفل درست یکعدد و از پاس شب گذشته
بدستور فلفل بدهند و است فلفل بدهند در روز دیگر صبح تا وقت چهار گهری [?]
قرنفل دهند و هر روز یکمرتبه پارچه را آب تر نموده بالای چشم بردارند که
گرمی بر چشم جا نگیرد و گاه گاهی جانور را در پرده [illegible] نگاه
و خود به پرده و بند چشم گشاده باب بگویند [illegible]

و فرو نشاورده

... نه بیند دیده تا بیاید قصه اینقدر بیداری و طعمه داری کند

... م شروع نشود و باز را علام نبندد یکبار بسته گرسنه در حجره

... بار بسته چراغ در صحن خانه روشن کنند چنانکه شعاع آن

... اندک به ریسمان چشم او نزدیک بسته کمند رسیدن حصه

... دیده ابتدا احتیاطی بو سدر بسته گرسنه مردم را در صحن خانه بگردانند

... شعاع شمع در خیال که جانور را ابسته نماید و همچنین طریق شب

... سوم یکبار بسته گرسنه بر در حجره نشسته و شبها

... گذر نیکو بدهد وقت صبح باز نشسته و شب چهارم

... شب همه بیدار کرده بعد یکبار بسته چشم او را وا کنند و وقت

... و وقت تخم بدستور بی چشم کشاید و آخر شب کشت

... صبح اندک روز که چشم نگاه دارد و لیکن هر روز بتر احتیاط

... کرده باز از نشسته و شب ششم ربع چشم وا کرده در

... س روشن کنند و در جایی که صدای نقاره شود و مردم باشند

تمام شب بیدار باز را و لحم سبک خشت ریزه و بسیار بلی

بیاز دادن بسیار خوبست که ورم تحلیل رود و ملایم بود

بر ورم نصف جبن و [illegible] توان بازوی ساز و را به پوست

آن بدست خود ببرد و بدست دیگری باز و بعد از مقاصد ببندد و

رطلبند تا دو سه روز بهمین حال دیگر ببرد و بعد از آن باز را بر زمین

نشاینده بند [illegible] که مذکور شد [illegible] مسموده باشد

بر بالای بندی بهون تا گوشت بند بعد از آن داده [illegible] دو سه [illegible]

بر دست آرام داده گشت [illegible] و در بقیه [illegible] و دو شکار [illegible]

نسخ دیگر که ورم آن جبار [illegible] باشد بسمه بر [illegible] از [illegible]

که وقت صبح بطلبند و بر گوشت [illegible] و دل این [illegible]

[illegible] مصری یعنی [illegible] سابیده و در گوشت [illegible]

[illegible] بیندازند و [illegible]

بعد [illegible] افزاید و [illegible] بیدار [illegible]

[illegible]

وقوف دادن طعمه باز را همه رو ریسمان قند و ریسمان ساده فحود

رسند طعمه بدست گرفته هیچ نشیمن قرینه طلبیده بشنود منتهی

چهارم بود سوای ساقیتی که آنرا ابربان هندی باتره گویند ر سنگادور

را تیر ادوال خوانند دو سه روز این قسم طلبیده شسته بیر کنند روز چهارم

ها چون نزدیک رسد مرغ را در هوا انداز دنباله آن چه بیند مکرر بر

عمل بنماید دانیر ابربان هندی او جهایه گویند و در جای غیر عوض

نمایند بود ازین یکی که در باب چهارم مرقوم گردیده صاف نموده و

چون جمع دانه در صحرای که درختهای کلان کم باشند و میدان وسیع

راج برانند و بیرانده بدوست هر دو ران این جانور بطعمه نزدیک

ست بجلس کنند بعد آن مرغابی را هر دانه باشد آن گرفته بر بالاپ خورد

ان به هر دو داده و در پای مرغابی ریسمان بسته از نظر پنهان نموده

رده و باز بپرانند چون باز نزدیک مرغابی رسد آن نشسته طلب کنند

چون یک دو برنج کند و بر پوست سنده و دو مرغابی سر ببندد و انبز باید

بوجون یلیاوی به رب ان دید بود از ان سیر انرا و در جوری ایا سرخاب و باید

کسیر باید و بر قاض و کلنک تیز اید حنکش کث ره داده سر نموده باشد در

دادن کث ده در روی اول ره از قسم اول فصل دوم نیت باب بحلیه

کردن بهنجار نوشته شد باز انجا معلوم نموده بعمل ار د بعد از سر نمودن اسمار

پوست باز را انار به دید دیس طریق که طبق ره تعوید فرایند صحیح باز بپاید باید

چهار ربای قاف نیده هنده دواب و پستش بند که هر گاه هوا ابزی نو شنید

و تاته بایستن ره در بطور حسن پلید ره بعد ان بر دست بگیرد که زود بجا اینکه بوده

خالی شده اشتها به هر سال چهار پنج لهر اصد فند فانده طعمه اندازه بخشک

کند و بر جگر بشانده اب بمانده که طعمه بر و بجرد و تا شام بر دست بگیرد

بعد از بهار شام که چراغ روشن شود بار را بر دست بگیرد و تا نیم شب

و روشنای چراغها ساز بود اب بنموده بر بیتوار بسته دو

را بر دست بگیرد و صبح باز در صحن خانه آتش روشن نمود

جلد بر آن ره

12

...ندازد جالی سه خوف داده بود از ساعتی بطور گوشت
...ه کاهی باز مرغ طلبیده بسیار خورده باشند بار رسیدن سه گز
...رسنده همین معمول خود ... طیار کردن جره بدستور باز
...همه بر دو وقت جره را از هفت ماهه گنجشک وقت صبح
...وسیم توتیجه گوشت بر یا کبوتر ... ماست تر کرده بدهد اگر روز
...طیار کرده بگلهای در آب تک بدانسته خوره ... پیر جره بار
...رس ... لقمه فلفل کرده ... فلفل ... بیا فند جال فسیح که بالا در همین
...داده باشد و از بس ... ... کرده زند ... حاجب
...د باشند ... و هم در ترتیب جره دن ماسه ... و شکره ... باشد
...ی باز است اما دیگر شکار طلبیدن بر طعمه طلبیدن و دادن باقی بسیار
...های خورد ... جره گوشت بدهند طعمه باشه ... و شکره ... دور
...بار باقی گنجشک است لیکن از هر دو را تا مقدور باشد گوشت پیه بخوراند

و نشسته را صبح دادن اندازه گوشت چهارپایه لازم کنند که بعضی

چه اینکه گوشت نخورد [illegible] سوالی از وزن نگاه کنند شورها ایشان زده رطبا

گرفته بآب تر کرده خورانند و قوت نزاینها صباح مساح از قوت [illegible] گویند

وادن نقص با زو تحریک و نقمه غلط کرد و خرده پنجی که در [illegible] اول ایام قسم

جنس طیار کردن باز بالا نوشته شد بقدر هر یک از اینها بکار برد قسم

دوم [illegible] طیار بود کلان جسم آکنده [illegible] با جای دو جنس آن

ضایع گردد که ازو در طعامه میکنند پیداست اول جانور را رشته از جسم

دور کرده طعامه پوش ببندند بعد از بیداری چند شب که ملازم شود [illegible]

شب کلاه نشسته و چراغ روشن طعامه را از سر بگیرد [illegible] صبح جای

مروها بر انگیزانند و بعلفی شب [illegible] طعامه پوشانند بعد از [illegible]

شب فرود آوردن سوراخ در کلاه قسمی کنند که نظر جانور بالا [illegible]

دستور شب دوم و باشم قدری زیاده شود [illegible] چون [illegible] طعامه

بریده شود بدستور یکه در قسم اول [illegible] قصد و زبانه [illegible] بیداری

و دوال زده

ماه بریده برانند و طریق آرام داون جانور بعد از ... موقوف

ار دوان نیز در قسم اول همین فصل بالا مسطور است

طیار نمودن کلان حسبکه [illegible] قباچه سبلت بیند آنچه

رق جانور بدوزد و بعد آن جانور را در حر لطه انداخته

دن نگاه دارد و جای ببخال [illegible] سوراخ کند ... دوست

د بر دست گیرند اگر [illegible] میانه جای [illegible] چهار پای آن [illegible]

و تمام مردم باشند چهار پای را بگذارد تمام روز بالای چهار

آمد رفت خلق در آنجا طعمه بدهد و وقت [illegible] بدو نیم [illegible]

دن خوب آرام و بلا بود قباچه دور نموده طریقی که در قسم اول

ن وجه هم مذکور شد عمل نماید قسم چهارم طریق طیار کردن

بس که در بیت تا نجن داخل [illegible] است اول جانور را اجر

ن چهار روز [illegible] شغوف ساخته بیمار [illegible] بدهد و طعمه

دهد بعد آن [illegible] برابر [illegible] دو بار [illegible] بر [illegible]

بنفشه چراغ بعوضه و بعضی بند بود در یک لحظه یا شب گذشته اگر از دو
بار دو دست و پای گلیم اند و اگر تابش و با سرگین بود در مشت بگیرد و بر
بند و چشم و اگر ده شیره لیموی ترش قدری گلاب و آب خوراند بیکن
گلاب شیر باشد و شیره لیمو قدری و اگر شیره لیمو نباشد گلاب
و آب هم کافیست با هم ممزوج نموده هر دو چشم جانور بسوید و چون از بالا
بیخ زبان [illegible] که بطریق کف سیاه باشد با انگشت گرفته در هر دو چشم جانور
بکشد و بعد از دو سه مرتبه چند قطره آب هم بالای سر جانور بچکاند تا
شود و چون جانور بدام و رام گردید بر دست نشاند و خود بیت بدارد
گرده شب [illegible] که از عقب نماید و خوب جانور را مشق کرده قابل شود اما
بدست دیگران داده بازوی آن را رام گردانیده بدست خود گرفته از
متواصله هم گردانند نمیه نگاه دارند و در هر دو طلب آیند که از آن [illegible] شد و
تمام شب بیدار دارد و چون صبح شود جانور را از نو جایی [illegible] بدیوار باز دارد
[illegible] شروع در طلب بدستور مذکور نماید [illegible] دو پاس نگاه دارند تا
نشود تا دارد

[illegible] وقت دو پاس الغدر طعمه گوشت [illegible] بدهد [illegible]

[illegible] بود اگر روز بطریق عدو رسیده تیز طلبید [illegible] بعد

[illegible] دهند [illegible] پاشیں بود [illegible]

[illegible] های جانور فریاد کنند از تنها [illegible] اواز کنند

[illegible] جانور [illegible] کنند بعد از ان خون دل [illegible]

[illegible] بطلبند [illegible] بعد وقت [illegible]

[illegible] که در چهارم هر دو وقت بطلبند [illegible] و

[illegible] در هیچ روزها در نگاه داشتن جانور [illegible] بر و

[illegible] بیمار باشد یا کسی از عقب به آید [illegible] بعد ان [illegible]

[illegible] باشد بعون الله تعالی سبحانه و تعالی در [illegible] طیار میشود قسم

[illegible] بار [illegible] پاشین [illegible] روشنای چراغ [illegible]

[illegible] چهارم حصه از [illegible] طعمه بخورانند و بعد از [illegible]

[illegible] بر هر دو بار [illegible] بسته [illegible]

اگر چنان جانور را از سیر صبر حون باشند بعد از ان بدست کسی داده در

هر دو سر ان و بهار قسمت پیچیدن نموده و در هر دو طرف [illegible] دارد و حنا به گرد

چراغ لش بهر دو چشم جانور پیچیده بلکه در هر دو دست بار چراغ نهند

نزدیک [illegible] بر هر دو چشم بالا توقف اب هیچکار نباشد [illegible] اثار [illegible]

[illegible] هر دو [illegible] حفظ کنند که یکی چراغان نزدیکان جانور شود [illegible]

[illegible] از ان [illegible] پوشش جانور گذاشته تا نقش ان نبود و بیند

بعضی وقت زنند بعد ان بگذارد که بر دست نشیند و بدستور سابق طعمه داری نمود

بطریقی که در قسم چهارم همین فصل مذکور رفته بعمل ارد قسم ششم طیار کردن

باز و جره و باشه و باشین که قرار اب [illegible] است جانور را وقت

صبح پیش از طعمه دادن در دست گرفته [illegible] بر هر دو بازو و قدم بر ها [illegible]

بندد و در میان حوض [illegible] اب [illegible] نشسته [illegible]

بر سر جانور اب انداخته بدست تمام پرهای بدن او تر کنند و یکی [illegible]

نمایند و هیچکس فریاد کنند [illegible] بدید چون بیند که از [illegible] پرها [illegible]

بگردد [illegible]

[illegible] بودار سر بار ار نبشتند هرگاه بحال باد و بر پای خجک کردد

[illegible] شود طعمه را بطریقی که در قسم چهارم فصل اول همین باب [illegible]

[illegible] الا که در تنقیه زوال میشود [illegible] طریق طیار زدن [illegible]

[illegible] که بحث را میشود ابتدا [illegible] و زعفران [illegible] و

کافور [illegible] و مصری و گوشت [illegible] از هرکدام یکسیر [illegible] نکوده [illegible]

[illegible] و اگر همه ادویه بهم نرسد کافور [illegible] زن [illegible]

[illegible] را کوفته و بیخته حب [illegible]

[illegible] است برابر هر دو بازو و [illegible]

[illegible] بوده جانور را در [illegible] و دست گرفته [illegible] و

[illegible] جراحت در دست دارد بعد از آن بر دست [illegible] طریق

[illegible] قسم [illegible] همین فصل [illegible] طعمه داری [illegible] طیار نمانند

اصلاح [illegible] است و اگر از کافور فقط [illegible] صاف کردن ضرور است

فصل دوم در [illegible] کردن [illegible] چشم و این دو قسم است قسم اول در [illegible]

[illegible] سیاه چشم [illegible] در این هر چهار نوع است نوع اول [illegible]

و برنج و چربی غلیظ و کله و اکار چون بگیرد و هر دو چشمانش به درد

شریع در وقت بیداری دو وقت کم طعمه باید داد بطریق که طعام ...

در ... بیدار دو مطلب از زیتونی است که هوای سرد طبیعتش موافق ...

... بام بشوید دو وقت نیم بابش تیغ کنند که هر دو پاره را ...

... محکم نموده دست جیب از زانو با بر همه اعضا بکرداند اول ...

... کشت کباده در باکرده تمامی ... از دست

... بیدار داشته استعمال دست نموده ...

... طعامه پوست بند کلاه داری با بطریق کنند ...

... پوشانند دست ... و طعمه دار با یک ...

بکنند خوراک شنقار هر دو وقت از سیزده تا پانزده ...

طعمه داری است که عوض ... گنجشک ... برنج تولیجه ...

... نموده ... یک ... دو بعد از چهار ...

... مثل ... یکبار ...

در ... گرم دارد و صبح ...

... ابرار ...

[illegible] دهند و [illegible] روز هفت کنجشک را پاک نموده نیم پنج گهری ما [illegible]

[illegible] سه چهار گهری مانده بخوردش دهند و هر شبه دوازده بار [illegible]

[illegible] در تعدیه طیار کردن باز در نوع اول از قسم اول فصل اول

[illegible] شده در روغن کرده [illegible] باشد و در شب [illegible]

[illegible] نقل کرده در شب سه [illegible] در هفته یکبار قرنفل [illegible]

[illegible] مجور [illegible] باشد و روز چهارم [illegible] شب [illegible]

[illegible] کرده [illegible] روز سوم در طلب [illegible]

[illegible] کنجشک پاک نموده [illegible] پنج گهری در آب [illegible]

[illegible] کنجشک ذبح نموده خون [illegible] بر [illegible]

[illegible] طلبیدن از [illegible] چهار [illegible] در [illegible] شکار

[illegible] کرده خود [illegible] از [illegible] چون بر [illegible]

[illegible] از طلب [illegible] کنجشک [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] دستور طلب [illegible]

[illegible] کنجشک بر نموده بطریق مسطور سیر کنند بار ۳ [illegible]

بعد از ان روز چهارم استاده طلبید و هر روز بعد مسافت [illegible] روز

از دلیکار داده در روز سرو زیاده کنند و جولاه سیاه چشم کاهی بلچ [illegible]

چشم درست باشد بطریق نمایند که صبح بر دلیه طلب کرده مرغ را کبر اینه ذبح نموده بغل

ابرانک [illegible] و برا داده ابدار گوشت تیهو در شکم پر کرده بر دو بار هم

گرم بخوراند گوشت را نشسته ببرد اما از طعمه ببرد و وقت موافق باد و

[illegible] برده انماید و بعد ازین بلباس روز یا شب طعمه داری کنند

واجی رسید [illegible] ملاحظه نمایند اگر طعمه در حوصله استعار موافق چهار یک نخب باشد

بدهند و اگر کم ازین باشد بعد ران انداره و نیر چهره نیر بدهد و گاهی

مصری باشد یک نیم با یک گوشت مرغ انچه میداده باشد که در [illegible]

علامت تیبدا کنند در روز بیست یکم بدینطریق عمل نماید که ریسمان را از استعار روان

دور کرده بر دلیه طلبند یا دور دور و بعد ازین دوال نموده نیز [illegible] دیگر [illegible]

بعد ازین طریق سنتوره دیگر جانور را دوال نموده طلبند چون [illegible]

دلیه پنهان کنند بعد از یک حمکرده در هوا دود باز دلیه نماید طلبند روز اول

بلند و سنتوره داده دلیه جانور کیر استه اند که چون همه گوسته نخب داد اندازه

[illegible] بسیر کند

[illegible] کند او هر روز چند حمله افزوده بکند در نشستن و تربیت [illegible]

[illegible] این بر دلیه باید دانسته باندک طعمه که زیاده از عادت باشد [illegible]

[illegible] وقت و کاه شب کت [illegible] بدین نمط [illegible] کلنک [illegible] نموده

[illegible] که نوال از دست جست [illegible] از دست را گرفته

[illegible] آواز کند و دیگری جانور را بدست گرفته در ریسمان دراز و در شکار

[illegible] از سر فرو آورده خواهش کند پس [illegible] بعد از گرفتن بسر [illegible]

[illegible] باید و بعد از این جای در باب چهار عمود [illegible]

[illegible] ده باولی کلنک [illegible] که چهار [illegible] یکبار [illegible] بسته و [illegible]

[illegible] باز [illegible] گره داده گوشت بر پشت [illegible]

[illegible] دراز انداخته زیر [illegible] گره داده [illegible] ریسمان مذکور

[illegible] گرفته بدر صاحب شکار حواله نموده طعمه فرو آورده [illegible]

[illegible] کرده گوشت [illegible]

[illegible] بازو [illegible] گوشت بر پشت [illegible] مذکور بسته [illegible]

[illegible] انداخته زیر [illegible] بسته سر داده بجانور گیرانده [illegible]

بدین نمط قید که هیچ چیزی ابزارانه نبندد والا گوشت نا بهجت از ار ...

جانور زنده از خواهد که خاص گیرد نا بطراق باولی و بعده ...

مرغ فلان را بر تشته دوخته هر دو پای آن بکریسمان مذکور بان بندند و ...

هر دو بازوی شغار بر گشته بسته اول از بالا تر دیگ ...

نماید چون خواهش کند سر دهد بعد از گرفتن مرغ کرده جانور را بر ...

ریاق مثل این سیر نماید بهار مرغ و بدنی چشم بسته ... قسم بدهد بعد از این

باولی حریلی در حجاب و خاص داده و بر پای و نماید و از خواهش

گرداندن چرکوش داشته باشند بدین دستور که دوبدله در طعام مشابه چرکوس

طلا زرکرده بر هر دو شانه آن هر چه پوستین بسته و در گردنش از ریسمان

دراز بندد و دو رسن دراز دیگر و دیگر بسته و سر ریسمانها بطل مذکور بسته ...

گرانده و جانور را بدست خود گرفته و دوال نموده از جمله بر دیگ طعام که ...

آورده نماید چون خواهش کند سر دهد و چنگله یکی مرغ در زیر پای آن

پنهان نموده ذبح کرده اندکی از گوشت آن وا داده باقی طعمه را بآب نشسته

خوراند بعد از یک روز دو ... سه چهار ضربه این عمل کند کلش از ...

مساف افزار

... چون داند که دلیر رفته میکرد باید که آن نسبت جهت گوشتش ...
... مطول کرده بدوزند و این کس جانور را همراه [illegible] نموده
برایده و کبر آنده سیر نموده باشند بعد ازین [illegible] کس گذاشته اید
... آمدن آهو بچه باشند بعد ازین [illegible] تا قوای دهد که در پای [illegible] ریسمان دراز
... در دست داشته جانور را بر وی طلبد چون تیز نشست شد [illegible]
... [illegible] اندازد و بعد از گرفتن اندک از ان گوشت [illegible]
... خوراند بعد از یک روز در میان ده دوازده [illegible] بعد ازین
... آهو باشد که بر دو شانه ان پاره گوشت [illegible] جانور را دو ال کرده
... داورده از بالا [illegible] نماید چون خواهش کند [illegible] دهد و بعد از گرفتن
... و بریده [illegible] پنهان نموده پاره گوشت از آن [illegible] آورده باقی
... دهد تا چند گاه [illegible] در میانه این عمل میکرده باشند و بعد ازین [illegible]
... پوست ان کشیده میان آن کاه پر کرده بطریق [illegible]
... [illegible] یکپا [illegible] آهو بچه زنده دهد و هرگاه خواهد که شکار کند [illegible]
... پوشیده شده یکپاس [illegible] که طعمه از حوصله فرود آورده
... صبح [illegible] پای [illegible] و بعد از گرفتن از دل و گوشت شکار [illegible]

باید بعد از فراغ طعمه هر دو وقت داده اب هم داده باشند و چون ملاحظه

نمایند که بلند پرواز شده و پیش نشست کردنه سیراب نماید و قبیکه با لور چهار گره

بر صندلی سحر بر روی یک پاس شب میانه ارام دهد که سیاه چشم را ان ساعت سیر را

همین وقت باید و از طریق طیار کردن سنقار چه وزن دو جزو سیر خورد

سنقار نشست دیگر و انکه نیز لیکن اشتها را باس سوده نند و خوراک

شمار صبح صباح از یازده تا سیزده کنجشک و طعمه چلیله صبح دوم

از ده تا ده کنجشک است و قوت دیگر از هر دو وقت از هفت تا نه کنجشک

و خوراک جمل صبح و شام از پنج تا هفت کنجشک و علیه طعمه دوا با اب

که یک عوض وزن کنجشک ها کاک زده مغز ریزی یکسر ای افزود کو نشته

تر کرده اندازه نموده خوراند و اخر روز گوشت پرنده موافق معتاد

باکسی ساخته بسته چهار گیری در اب کف نشسته خورد و نشیم دهد

و داون تخص و علاجی کردن بطریقی که در نوع اول از قسم اول فصل

اول سخن باب سمت بار عرقوم گشته از انجا معلوم نموده بعقید سه

نوع دوم طریق طیار کردن شاهین بچه زمین در خزنون از اسمان

بچه نگاه دارد و فرستادن آنجا را از زنبور نموده ابتدا ... ببندند گوی ...
و در آنجا نگاه دارد تا باران بارد ببندند و طعمه قدری که ... بگذارند ...
زر بریده با سنگ پاره چوب ... تا کلاغ ... شود و بعد خواهد که ...
پس اول و پاس آخر شب بیدار نگاه دارد و بعد از روز تمام شب بیدار دارد
روز شب فرود نیارد و دست کسی بایش ... اول هر دو بار ... بدست
قلم ... چیت ... کردن و هر دو نعل ... هر دو گوش ...
... و هر دو چنگال و لب و هر دو بازو و ... شاهین ...
... ملایم شود و در ... کردن با حریف دیگر ... شود و خوراک
... هر دو وقت از هفت تا نه گنجشک ... و طعمه ... دارد است
... گنجشک گوشت برسد ... پنجه ... آنرا در پارچه نموده
... نگاه دارد بعد از چهار پاس ... پاس شب ... رگ ...
... پس ... نگاه دارد و ... دست ... در آب نیم گرم
... انداخته ... بخورد و ... چهار گنجشک ... نموده
... در آب پاره نگاه داشته چهار ... روز ماند ... بخوراند

وبعد از آن روی سه کبک را بر چهره یحیی که بالا در نوشته بود بنویسد

و دوم همین باب تحکیک دادن بر چهره ملا نوشته شده میداده باشد و

هر شب بعد از نماز شام فلفل مسلم دو عدد و در حقه نگه نهد فرق نعل در دست

بلعد و پنج مسلم سه سرخ نشو بد در نیمه دریا پانزده همین دستور جمعه از

کند بعد از آن ملاحظه نماید که اگر شاهین بخوش آمده باشد شروع در طلب نماید و دانی

این باید که اجرا در سه کبک با کبود و سه کبک در آب باز که آنها ابداشته بود

بک تحکیک قیمچ کرده خون آلوده بر دلید بسته و یکی بدست گرفته بر زمین

گذاشته تیره طلسم بر آورد در آسمان بودن چهار تو نیچه که درعه باشد در

شکار رو داید باید شاهین پسته خود همی گشته دست بر نهد زمین گذاشته طعامه بدهد

آورد ده مقاصد بلکه بسر فرید چون بر دلید آمده نشسته حکمی بر آورده طعامه تو ساعت

و دوم غریبه دیگر همین دستور طلبیده تحکیک بی غریبه بر اقامه و بخوراند و ...

دیگر که بیش از من طیار شوده بود خورانده سیر نماید بعد ان طعامه بر سر گوشت

بهره و ساق نیز انگشت و دلید را دست دیگر گرفته شاهین را از ... داده

بر زمین نشانده چون لمحه گذرد بر دست بگیرد و بعد ساعتی گنده از سر در

او.پ.۵

[illegible] بر بول او سنبه از دانیه کلاه بپوشاند و ایضاً
[illegible] اند هر روز بعد مسافت فراید تا دوازده روز [illegible]
[illegible] چون نزدیک است زایمان بدست خانم داشته
[illegible] انزارد و قیقه آمده بر دهن بستند چون یک گنجشک می برود
[illegible] دواب داده دسته گنجشک می بکر داده اسیر نماید تا ده روز
[illegible] بند و روز باز دهم هر دو وقت اندازه واحده روز دوازدهم
[illegible] طلبند که بلنجوره نماید بدین دستور و قیقه آمده بطال مستبند
[illegible] بهند چون بکری ذبح کرده بغل انرا باز هم نموده و آن را بد
[illegible] نیز بر شکمش بر کرده گرم گرم برآورده بخوراند
[illegible] نیز [illegible] هر دو وقت بقدر دو گنجشک الم ندید
[illegible] برآید [illegible] باید [illegible] دو باس دیگر طعامه داری کنند و ملاحظه
[illegible] مقدار دو گنجشک باشد طعمه دیگر ندهند و اگر کم ازین
[illegible] داده بر چهره نیز بدهد و بعد از ان گاهی [illegible] روز
[illegible] طلبند [illegible] دهد و گاه آخر روز [illegible] مرقوم شده ملاحظه

به تخته بسر کنند تا ده روز بعد از این که شاهین بر دل او چشمان بسته

زمین [illegible] بعد ریسمان دور کرده با شکار روان تا پنج روز طلبید بعد از

روان کرده پنج روز دیگر طلبید بعد از این هیچ که در ابرج چهارم مرقوم

گردیده صاف نموده سه روز طعمه داری کرده روز چهارم خورش مرغ

داده بعد از دو روز شاهین را بر کبوتر صحرائی که در دشت فرو آرد

چون با پرش نموده حمله بر کبوتر کرده بچهره و بلند نموده [illegible] کرده [illegible] فرود آرد

هر گاه برگشته آمده بر دست مرغ کبر انداز [illegible] بسر کنند [illegible]

بعمل آرد بعد از آن آخر روز کبوتر صحرائی بیاورده و در پای [illegible] ریسمان

از زمین بلکه پا بسته [illegible] همون سر دهد و شاهین را [illegible] از زمین [illegible]

از بالا [illegible] فرود آرد چون زمین [illegible] از ترس [illegible] دیگر [illegible]

بعمل آورده چون [illegible] دوباره [illegible] بسته [illegible] باقی انداره [illegible]

بر کرده بسر [illegible] روز دیگر هم وقت [illegible]

بعد از این صیاجه در باب هشتم مرقوم گردیده [illegible] داده تا صبح

او را در

هر دو وقت یکبار از قسم کبوتر دنقره با ونیز فربه ...

شاهین را بپرانند هر گاه پرش نمونه نشود و باشکار برکه

بخواهش نام نشود و باز بیگ بدستور سابق آورده ...

برانیده سیر نموده باشد و گاه گاهی در میان آخر روز طلبش

[illegible] طعامه پوست [illegible] جدا کرده بر دست گیرد و بعده ...

[illegible] وگاه شب بطریقی که در نوع اول همین مفصل مرقوم شده

[illegible] بعمل آورده سیر نموده باشد و [illegible] روز ...

[illegible] ان بدستور [illegible] روز همین [illegible] یکبار [illegible] بعد از این

[illegible] برانند چون دانند که خوب زبان [illegible] نموده

[illegible] طلبیده مرغ داده سیر نمایند و بعد از این [illegible]

مرقوم [illegible] داده [illegible] وقت صبح [illegible]

[illegible] بپرانند ان شاء الله تعالی خواهد گرفت چون [illegible] کرده

[illegible] دل برآورده بدستور [illegible] سیر نماید و در تمام شب پاس [illegible]

بچه را آرام و هر یک باشد روز برآمده و یا می شب گذشته است نموده تا هر

او طیار نمودن شاهین بچه نیز بدستور شاهین است تعمیم هر دو

این را پنج یا هفت گنجشک است یکجا عوض گنجشک دو لوچه دود ماله

گوشت نر آماده نموده خوراند و آخر روز سه گنجشک یا کرده سه

بلدی در آب لگانده گشته بر آورده و در قفص چهار یار و یکیک

مدام در تخته قلعل کرده و غیره لا القبله در نوع اول قسم اولی فصل

اول همین باب جهت مرقوم کرده از معلوم نموده لیکن بچه

مبتدا بوده باشد نوع سیوم طیار کردن بحری و بحری بچه چون گرد

چشمانش دو چند در نصف روز و شب گذشته بیع اول کرده هم

داری روز و شب از دو شب قرو [illegible] زرد [illegible] چشم و کرده طعمه

پوشانند و خوراک بحری را دو وقت از نه تا یازده گنجشک

ابتدای وقت صبح عوض چهار گنجشک چهار لوچه [illegible] مالش گوشت

نر تازه یاب تر کرده خوراند و آخر روز سه عدد گنجشک شکسته [illegible]

[illegible] بداشته بدهد و هر مهره هشت بار و چهار کبک [illegible] بعد از

[illegible] بعد فلفل کرده درست و بعد [illegible] چهار [illegible]

[illegible] قوربه مرتبه اول از قسم دوم فصل اول همین باب جهت دادن

[illegible] مغلوب نموده بداده باشد و بعد از آنکه [illegible] شروع در طلبیدن

[illegible] باین قسم اول که آخر روز چهار کبک را [illegible] شسته [illegible] در

[illegible] کبک ریخ کرده چون آلوده بر دانه ریگ [illegible] بدست گرفته بسته

[illegible] در ریسمان چهار [illegible] در [illegible] روان [illegible] محکم کرده و [illegible]

[illegible] از [illegible] آورده اول از مفاصل یک [illegible] چون بر دانه آمده بستند

[illegible] و هر بیه دیگر همین دستور طلبیده کبک را که زیر دانه

[illegible] چهار کبک [illegible] دستور [illegible] پوشانده دو روز دیگر [illegible]

[illegible] دستور طلبیده چهار [illegible] طلبید [illegible] تا آخر روز بعد مسافت

[illegible] ابتدای هفته سوم [illegible] کرده [illegible] طلبیده باشد [illegible]

ـه فراخ بود طعمه واری بدین شود کنند که گاه آخر روز چهارم هفته شنبه بیوته

با فاخته آنگه خون و باقی آب شسته بسیار داده باشند و گاهی هیچ دانه

طلبیده شده باشد که در نوع دویم تسمیل قسم طباکردن شتابی بکار رفته

یا نجوره مرغ نموده باشند بهی که در نوع اول تسمین قسم برای دادن شتغار

نوشته شده از و معلوم کرده گشت که کمک هر روز دهند و گاه گاهی بلیمانه

مصری سائیده با گوشت مرغ ممزوج نموده بسیار داده باشند تا موده غلط

نشود و از ابتدای هفته چهارم با آخر آن ریسمان از بادگیری دور زده

بر دلیه نطلبید خون دارند که خوب دوال کرده بود زین جنابه در باب چهارم

نوشته شده صاف نموده و طعامه وادی کرده باو و از تلقیب بطریقه که در

اول از قسم اول تسمین قفص برای طباکردن نشان [illegible] قفه داده بستر نماند

کسی بیش از شش با دلی بند و هرگاه خواهد که شکار کند طعمه آخر روز اید لیده

تحنک کم از معتاد داده بر پشت آسیاب بر مهره مصالحه بطریقی

درمان

23

در باب ششم مرقوم شده وارده صحیح شکار کند و یک پاس روز برآمده و یک

شب [illegible] آب نموده باشد و دو پاس میانه آرام [illegible] طباخ کردن

[illegible] شود بحرارت و خوراک گرد و وقت از [illegible] ماند تا پخته است

[illegible] پخته و نیم نوبچه گوشت بزغاله [illegible] کرده خوراند آخر روز

[illegible] پاک کرده و یک پهری در آب [illegible] انداخته [illegible] هر چهار [illegible] بازو

[illegible] بلغم کرده و غیره در نعمت [illegible] نوع اول از قسم اولی فصل پنجم باب

[illegible] از و مطلع گشته [illegible] باشد نوع چهارم طرز طباخ کردن

[illegible] دوری [illegible] بدستور [illegible] چون [illegible] اول

[illegible] در نوع [illegible] قسم [illegible] طباخ کردن [illegible] نوشته شده

[illegible] آمیخته کرده و [illegible] سبز [illegible]

[illegible] نوع چهارم [illegible] قسم اول فصل دوم باب چهارم مرقوم شده

[illegible] برآید و [illegible] روشن نماید که [illegible]

از چهار تا پنج چکک خورد بس دیده و بشرط دو دو بیده را صاح دمی [illegible] ازین

کبک بخورد دس دیده لیکن جنبه للمقدور گوشت چهارپایه بخوراند [illegible]

ضرور از ورزش گنجشک‌ها پاک نموده بعد از آن بکبوتری افزوده کبوتر بز گرفته

با سیب نزکرده دهند و تخصیص بارویی کبک و تخم فلفل کرده و بخیره [illegible] که در بوته

اول همین قسم گفته باز مرقوم گشته از و معلوم نموده بعد از هر کدام کجا بر دو قسم

دویم طریق زه نوال کردن یعنی بالا گردو ساختن اول پر سنور ریش [illegible]

طلبید دو وال نموده لیکن بار کنند چون جانور وقت طلب [illegible]

نماید و قسمی از آن چمک زده در هوا رود و خود براه افتد اگر جانور طرح دهد باید

نماید و نمود کنند چون باز را به تنها ساخته چند قدم رود و همین دستور تا

مرتبه عمل نموده آخر الامر بر طلبید است خون طعمه داده سیر کنند و هر روز در راه

رفتن افزوده تا یا وکرده استعمال نماید [illegible] قسم دویم ازان جانور را [illegible]

چون قدر هوا بلند شده استاده شود که بوتیه از سماء آید [illegible] چوب

سر نماید و دستور ملکی دیگر داده بعد ازین هر دو قسم [illegible] که همراه است باشد [illegible]

طریق [illegible]

طریق [illegible] چنانچه در باب [illegible] مرقوم شده صاف نموده برشکار بیاندازند

باب [illegible] طریق صاف نمودن جمیع جانوران پرنده شکاری و این مشتمل

بر دو فصل است فصل اول جلاب دادن بکلال چشم و آن بر دو قسم است

قسم اول در طریق ادویه صاف جانور بر پوست زیر دست اخر زور از آب

[illegible] محکم نموده اندازه و بر مهره بند بدوزن ادویه صاف با زر مصری [illegible] چهار

[illegible] سرخ سوکا به بریان [illegible] جوز بویا و فلفل [illegible] ریز ورده

[illegible] ون از هر کدام یک سیر و اگر موجود نباشد سیاه [illegible] قند نور قرنفل

[illegible] الاچی و کالی زیری و اندرجو تلخ از هر یک پنج درم دانه اشنه را

[illegible] سیاه [illegible] سرخ آمیخته و قدری آب انداخته حب [illegible] بسته

[illegible] که بار [illegible] چون خشک [illegible] باشد یک سیر بر بالای حب [illegible]

[illegible] سخت [illegible] گوشت [illegible] کره داده و در تاریکی آنرا

[illegible] جانور انداخته در هر دو دست خود بگیرد و در جای [illegible]

اول دو سه قطره آب در دهن چکانده حب مذکور در حلق اندازند تا دست

فرو داورد و بالایش قدر اندک آب داده جانور را بر دست نشانده

و اگر داند که حب را نگذارد بطور مستی نگذارد چون بعد از یک پهری خواهد که

گرداند مانع نشود و بعد ازین بر چهار پای نشانده دو سه بار بتخیل گرفته

در کنت آب را آب انداخته جوش داده سرد نموده پیش جانور بنهند هرگاه

خواهد بخورد و کلنیم پاس روز بر آمد آب مذکور بر آورده بطور سه بلا راود

تا حیث نیلی ما کنند هرگاه سنجال مقدار پنهای اورم کنند و سیاهی در آن به جهه

و مهوره باشد هر دو دسته یکیک چوبی مرغ شسته و چهار گهری آب

نگاهداشته چهار گهری روز مانده بخوردست بعد آن سنجال تا شام با بقدر

نه رسد طعمه ندهد و بخوارنت نده تمام شب نگاه دارد صبح چهار

کنجشک و آخر روز اندازه شش کنجشک و دیگر روز اندازه سینه

چهار کنجشک و آخر روز اندازه پنج کنجشک بی استخوان دهد یعنی روز سوم

چون دو دل کوفت

بوتب ایان مرغ داده سبز نماید و اینز اطعمه وارای کو بیند

ادویه صاف باز مصری چهار نیم بالنه علکشیت چهار

مرغ هر دو بقدر دانه نخود ب حبه بیم کرده شب مانده

بدو دادن اب و طعمه دارای و چون مرغ بدستور که در قسم اول

در شده عمل نماید فصل دوم در بیان صاحب نمودن بجانور سیاه

مجرب هر دو قسم است قسم اول هر جا مرغ نوع است ...

اول ... ادویه صاف شتاره و شتارچه و مرغ ... دیگر ... روز

همه را کرده اندازه ساخته بخوراند و هر چهره ... ادویه حب

... علکشیت سرخ سوها که بریان کرده ...

سرخ کالی ... دانه الایچی از هر یک پنج دانه ... نکود

... دانه ... پرورده ... سبزه لیمو ... و کلاه ... لیمو

... ساده ... کوفته و قند سیاه ... حب

مصبر مسلم یعنی آلوئه دو سیخ حب را لک فته اندرون نهاده محکم از ره طعمه

با آب شسته یا پسره لیمون خشک نموده بلغم سیخ بالای حب طلا نموده

روقت صبح با شکار را در بر دو دست بگیرد و دیگری سر او را بدست گرفته

طعمه فرو داورد اول دو سه مرتبه قطره آب در دهن او چکانند و حب

در حلق اندازد و با انگشت از حوصله فرو داورده اندک آب به دهن او

چکانند و بعد از ان طعامه لوت نیم بر دست نشانده یکلخت طعامه

داده کنند چون حب مذکور لط سید از دو ساعت بخشش نو فته

آب جوش داده سرد نموده شکار را در بر او دست و دیگری او را

در دست خود گرفته بدین دستور با بزه آب بیده طریق دادن با پر با

اگر بهمبر و استخوان با روی کلنگ یا قرقره که مشکل می یابد سر او را در حلق جانور

ریخته با حوصله فرو داورد و آب مذکور در دهن خود گرفته و سر دیگر

در دهن خود نگاه داشته چندان آب ریزد که حوصله جانور پر شود و بعد از ان طعامه

داری کنند چون از ته خالی شود بعد از ان بر طعمه بند هر گاه بیجا میشود

بتنهایی ... دم

[illegible] بند و سیاهی ها در آن مقدار تخم [illegible] باشد چهار شنبه و کجیف [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] در آب [illegible] استسقا [illegible] ماهی [illegible] با مجور [illegible]

[illegible] تمام با مقدار زیر شد طعمه [illegible] تمام شب [illegible] دارد و [illegible]

[illegible] اندازه شش شنبه [illegible] و اگر روز اندازه شب شنبه [illegible]

[illegible] اندازه دوازده شنبه [illegible] و اگر روز اندازه [illegible]

[illegible] آن [illegible] اطعمه دارای [illegible] صباح روز سوم خون و دل [illegible]

[illegible] دوم در طریق دادن ادویه [illegible]

[illegible] صاف [illegible] مرتبه دیگر احتیاج شود [illegible] صاف [illegible]

[illegible] مشک [illegible] دو [illegible]

[illegible] باشد [illegible] چهار [illegible]

[illegible] دار [illegible] دو [illegible] لیموی [illegible] ادویه را [illegible]

[illegible] در حب [illegible] در [illegible]

[illegible] در [illegible] لیمو [illegible] صبح [illegible]

بعد تعبیه در نوع اول پنجم قسم مذکور شده مداوا به برودت کرده طعمه حرار[ت]
کنند و بعد از آن اسهال بلغم و صفرا بکلی از بدن بجنبش دو باره رفته توبه ...
ماراب جوشش داده سرد نموده شاهین را تیر بطرز تعبیه در نوع اول پنجم قسم
... باقیه بکنا پیره آب بدهد و بعد از آن طعمه داری کنند اگر حب ببدارد و بچال
هم بکنند و اندک قبض شده ماند صباحه در باب پنجم مرقوم گردیده همان علت
علاج نموده بعد ... بهری را بزره آب و بید و طعمه داری نماید هرگاه ... معدکر
سفیدهای ورم کنند و ... معد ... دشواره باشد ... تحک
... یکی در آب کف بداشته و دو یا سه روز بماند بخورد ... دو از
سنجاب ... بعد زیر شد طعمه ... و بر ... شده عام ... نواله
صبح ابداره چهار شده و ... و اخر روز ابداره هشت شده چهار ... و ...
چهار ... الصحوان بدهد صباح ... چهار ... چون ... و ... را ... داده نماید
نوع سوم در طریق دادن ادویه صاف ... و ... آخر روز از معتاد طعمه
حقه کم نموده ابداره ... بر ... بدهد ... ادویه ... مجرب
... چهار سیر ... که بریان دو سیر ... کافی ...
دوا الالحی

از هر کدام یک دانگ و نیم دانه قرنفل یک عدد و اندرون هر حب چهار دانه

برورده کمبیره بیمون یک سرخ و اگر بیمون نباشد شش دانه سیاه را

سیاه بلیله اسفنجه حب بابت بسته مصبر با کوفته دو سرخ حب را گرفته

ها نهاده محکم کرده کمیلا بابت بسته در کمبیره بیمون خشک نموده یک سرخ

حرمل را الطریقعل در نوع اول همین قسم مذکور شده بدهد بعد ازان

بده طعامه داری کنند هر گاه بعد از یک پهر یک حب موچرسه چرپی

سنبل دو ماشه کوفته در یک سیر آب جوشانیده بدهد سرد نموده با بیره بدهد

دن بابره مالا در نوع اول همین قسم مذکور کرده بعد ان طعامه داری

از تعالی شود بر طفل بالت ند چون بیجان مقدار پیتهای ورم کنند و سیاهی

ار حکم و تبوره باشند هر دو شند تمخک دو سه مرتبه شسته و در کهری

باهر انسته دو گهری از چیز بانده نحو که پس و بدهد اگر بیجان با تمام باشد زیاده تر

عالم بغاقه دارد و نیز بوزن آبداره چهار شنده و تمخک

سنس سیر تمخک و انگاه دیگر آبداره هفت سنده تمخک زیره

اندازه پنج گنجشک شسته استخوان دهد وصباح چهارم روز خون [illegible] بدل گوشت
ران فرخ ماده سیر کند نوع چهارم در طریق دادن ادویه ترشی وترطیب
ودوری [illegible] ودوری آخر روز معتدل چهارم حصه کم نموده طعمه اندازه گنجشک
می [illegible] مهره بدهد وزن ادویه ترشی ودوری لیمو شسته [illegible] کنند مسلم
از هر کدام یک سیر مصری بار ریزه کرده یکجا نشده در جهلی سجنبده نگاه دارد
بعد از انداختن کف وبلغم وحب تا تره آب [illegible] نموده قسمی که بالا در
قسم سوم ذکر رفته بحال دهد موافق طعمه داری تا دو روز [illegible] اندازه
گنجشک خورانده نگاه روز سوم خون ودل وگوشت بچه مرغ داده [illegible]
الصفا وزن ادویه ترشی ودوری چهارم حصه طعمه کم کرده از معتاد [illegible]
[illegible] دور است [illegible] چهارم حصه [illegible] مصری موافق [illegible]
خورد نکنند مسلم یک [illegible] در جهلی سجنبده پنج [illegible] بعد انداختن [illegible] بلغم
آخر روز [illegible] گنجشک با نون خورانده [illegible] طعمه چوزه [illegible]
واب در [illegible] روز [illegible] چهارم طعمه [illegible]
[illegible]

قسم دوم [illegible] طریق دادن ادویه صاف شنکار و شکاره و جز [illegible]

[illegible] یکروز جهل صبح چهارم حصه از مقدار طعمه بدارد تا دل برخواند

[illegible] علاج و صاف در حال نفس سلم [illegible] چون خرلطه جزبی انداخته

[illegible] سامعی طعمه موافق طعمه داری بخوراند و روز دیگر سیر طعمه

[illegible] بهم آبداره خوراند و نگاه روز چهارم شکار کنند باب پنجم

در [illegible] شدن صاف و علاج جنس چون داند که جانور بعد از دادن

[illegible] هر یا انجان یکروز حب هم سفید از خت بداند که قبض شده

[illegible] یعنی زای سش [illegible] گرفته تو فته در شدار یکباره آب

[illegible] خوراننده لطف [illegible] در نوع اول [illegible] از قسم اول فصل دوم

[illegible] شده ست تا بز مکند بعد از دادن ان جون اشتر [illegible]

[illegible] دوره هری کاهدرانیده یکباره اب خالص در باب

[illegible] رسیدن [illegible] تسبیب ضعف و علاج ان چون بعلف

شدن صاف در انحال اخر [illegible] شکار و [illegible] طاهر شود دانند

قدری دواع نوشیده نست و اگر خون تازه ظاهر شود علامت زیادتی

دواع داند علاجش پست شکر تازه هر قدر که تواند خوردنش از دو دن

طعمه بخوراند و اگر بخورد همراه حلابی بقدر خوردن پس از طعمه بخوردنش دهند

الصفا شیره لیمون چند قطره در حلق جانور بریزند پس از طعمه یکی بدالصفا مریخ در آب

تازه تا کلباس تر کرده بدست مالش داده از پارچه گذرانده اند انرا

یکبار شیره پس دادن طعمه کنند باب هفتم در جوش داشتن جانور کلان چشم

و سیاه چشم که بعد از صاف در پوش باشند روز دو احتیاج صاف شود مبلغ

یعنی حلد دو نیم بان رحیس وقت علاوه بر کدام پنج بان و دو سیر [illegible]

عدد اهمه چهار دکر فته کوفته ملحا کرده و هر روز شیره یکی از این جزهائی

که مذکور میشود در میان ادویه مطور انداخته لیرل عائد در ساید حک کرده

شیره برگ سنبالو و سبزه برگ [illegible] و شیره برگ [illegible]

جرجره و سبز تمام درخت نبوره و سبز تمام درخت اهکره و سبز

درخت گنگی و بهکتای و شیره تمام درخت بارنجاه و شیر ادی لیمو

ادویه

[illegible] بشود و نیم و اخل لند همین سفید سر بخان صعلب مصری اجوائن خراسانی

[illegible] فلفلی از هر کدام پنج ماشه و دو سرخ عنبر نیم ماشه مشک یک ماشه

[illegible] زعفران قرنفل سه ماشه بریان کرده الاچی دانه خورد از هر کدام دو ماشه و

[illegible] کوفته و بیخته با شیره لیمون حل شود و در سایه خشک کنند و باز قریب

[illegible] حل کرده در سایه خشک نموده نگاه دارد و چاشت قدر رتی را در موسم

[illegible] ماهی دو مرتبه خورانند و هر گاه خواهند که با یاران صحبت [illegible] خوردنی

[illegible] زنبیل بقدر مقدار خوراک ادویه بازار [illegible] استعمال [illegible] سرخ بر نعمه

[illegible] دست کرده طعمه چون بخورانند [illegible] از زبان [illegible] دوا

[illegible] ان نیز همین مقدار و همین طریق [illegible] مذکور [illegible]

[illegible] یات سنبل [illegible] میده [illegible] چهار تولچه و چهار نیم ماشه [illegible]

[illegible] تولچه و دو ماشه و دو سرخ [illegible] دو ماشه و پنج سرخ مشک

[illegible] از هر کدام [illegible] کمیله و مصطکی از هر یک دو سرخ [illegible] را کوفته و بیخته

[illegible] دو ماشه و پنج سرخ را کوفته در روغن [illegible] بریان کرده و کوفته

در میان داروهای مذکور سیدار و بعد ازان هر بار در سینه [illegible] از جرهای مذکور میشود

در میان ادویه مسطور نداخته اکرل کرده در سایه خشک کنند شیره برگ کنار و بید

شیره برگ نیم شیره برگ کوندی از هر کدام چهار تولیچه و چهار نیم ماشه

و شیره برگ [illegible] سیاه ده نیم ماشه و ستات طفل دو تولیچه و دو ماشه

[illegible] دو سرخ و شراب چهار تولیچه و چهار نیم ماشه همه را اکرل کرده مقدار دانه [illegible]

[illegible] نگاه دارد جانور [illegible] شکار روز [illegible] دو بار [illegible]

و هر گاه که جانور خو بگیری کنند و [illegible] از جانور کلان [illegible] باشند [illegible]

که هر [illegible] باید باد در جای که [illegible] مقدار [illegible]

باز را دو [illegible] شکار را [illegible] در [illegible] طعمه وقت صبح [illegible]

[illegible] خون کنجشک داده [illegible] شکار شود تا [illegible] اگر [illegible]

طعمه [illegible] خون داده [illegible] از [illegible]

آب [illegible] همین مقدار و همین [illegible] جانور [illegible]

شکار [illegible]

[illegible]

میان
زنجبیل دو درم مشک چهار سرخ عنبر دو سرخ [illegible]
هر روز [illegible] یکی از معجونها که مذکور میشود در میان ادویه مسطور اند [illegible]
[illegible] شیره برگ [illegible] و شیره برگ [illegible] روغن [illegible]
[illegible] بشراب [illegible] کرده حب برابر دانه [illegible]
[illegible] در هر ماهی دو مرتبه [illegible] هر گاه خواهد
[illegible] مقدار دادن حب [illegible] دو [illegible]
[illegible] از طعام صبح بخورانند و بعد از [illegible] خون [illegible] داده [illegible]
[illegible] و الا به طعمه [illegible] خون [illegible]
[illegible] طعمه [illegible] مقدار [illegible] طریق [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] خون
[illegible] سیاه [illegible] یعنی [illegible] کرده بخیرد ارد
[illegible] باشد
[illegible] فرو داورده [illegible] سر [illegible] را [illegible]

از شکم ... بر آورده نگاه دارد که برای بیماری سیاه چشم بکار می آید سک

و موسیائی و مصبر و سیر بهوتی و کاوزوان و گوشت بچه مذکور را هر کدام یکتوله

همه را با شیر آدمی کهرل کنند و در پیاله چینی انداخته بدست مالش داده بعد از

دانه عدس حب بسته نگاه دارد در روز شکار جانور را بمقدار خوراک باز یکعدد در لقمه

پیش از طعمه صبح دهد و بعد از یکپهری با خون کنجشک داده مشغول صید بود اگر

تا یکپاس فوت شکار نباید بشود والا نه طعمه مو چون بخوراند و ستوار ایبه نیم

عدد و باتر ده دانه کلونجی که در شکم سگ بچه طیار شده بود در شیشه مذکور

بسته بدستور مرحره وبد چون بگاه تحصیل اندازد و در شکل جوان گنجشک

داده بصید مشغول شود اگر شکار نباید بهر والا نه طعمه موحن بخوراند الصفا برای

جوشش جمیع جانور مرتبده ... قرنفل یکتوله قدر رکهائی کنی انداخته ... سر

نرم نهاده نثار طفل ... دو توله قرنفل مذکور چند عدد ... با بو

باشنده مویان کارده فرد و آورده میر بهوتی با ... سفید از هر یک نیم

کافور و نوشادر از هر کدام یکپیسه مردار سنگ سیر ... پیدا کو

بلیموی ال مرد

بولکها را بنوده و بسایه خشک کرده مقدار دانه عدس حب ساخته نگاه دارد
هر روز شکار جانور را بده باز را دو عدد و شنقار را ۳ عدد وقت صبح در طعمه دهد
بعد از آن بکبکدری قدری خون داده بعد از آن چون کرده از شکار باید بهتر والا به طعمه
با خون داده سیر باید الصفا اینست چون جمیع طیور شکاری [illegible]
یکباره دیگر فلفل پنج و نیم ماشه هر دو را کوفته باز را یک نیم سرخ و شنقار را دو سرخ
در روز دو سه [illegible] وقت صبح بدهد بعد از بکبکدری خون کبک داده بشکار برد اگر
در یک پاس صید یابد بهتر والا به طعمه خون داده سیر باید الصفا برای خوش [illegible]
طیور شکاری با دبان یعنی صوف و پلاس [illegible] یعنی با پلاس و مصطکی ورق
از هر کدام یکماسه قرنفل دو عدد همه ادویه را کوفته ریخته نگاه دارد هر روز شکار
جانور را بده بعد از ادویه [illegible] باز را چهار سرخ و شنقار را شش سرخ در طعمه وقت
دهد بعد از [illegible] اندک خون داده [illegible] مشغول شود اگر تا یک پاس بدو شکار
[illegible] والا به طعمه [illegible] داده سیر باید الصفا [illegible] جمیع جانور شکاری
[illegible] کنند یکان وجب [illegible] سر و دم بریده در شکار [illegible] باقی را
[illegible]

جز او بند سفال چه انداخته و اندک خون ... در سفال انداخته بعد از ان

سر او بسته در زمین دفن کند بعد از یک هفته بر آرد اگر کرم افتاده باشد

انرا گرفته در سایه خشک نموده با مشک و ... مذکور ... برابر

کوفته و بیخته نگاه دارد و باز را با نیم سیر ... و شتافت داده ...

در لقمه داده بعد از ... طعمه ... چون ... شکاری ... در باب هشتم

در طریق بستن بر مهره و دادن ان بجمیع جانور سیاه چشم و این مشتمل بر

فصلست فصل اول در بیان بستن بر مهره ... و دادن ...

گوسفند ... نموده در میان ... مذکور برای اشعار ...

و ملک ... دو سیر ... یعنی ... چهار سیر ... برای ...

و شاهین ... بصف ان ...

در کف بر دو دست ...

و احتیاط کند که ...

طریق دادن بر مهره ...

بی استخوان دهند و بعد یک پاس شب ملاحظه باید کرد اگر [illegible] جانور طعمه [illegible]

جره را به لعاب دهن تر کرده با تره در دست محکم گرفته یک لقمه فرو [illegible]

جره را مثل دادن طعمه باید اگر جانور خورد بهتر والا به دست در حلق اندازد

و اگر [illegible] هم نخورد جانور در پرده دست دیگری بگیراند جره بر پهلو [illegible] دست

خود گرفته در حلق انداخته [illegible] از حوصله فرو دارد چون جانور نگاه [illegible] طعمه

کرده اندازد چون وقت گوشت ران مرغ [illegible] زور اندازه داده

صبح [illegible] مشغول شود فصل دوم در طریق بستن جره بینه و دادن آن

بیمار و بینه تداوی کرده که آنرا به زبان هندی گاله گویند مثل [illegible] جره

نمودن تاب داده [illegible] کرده [illegible] تاب نموده [illegible] دهد [illegible]

از دو دست مالیده داده مقدار بیضه گنجشک سخت شود لیکن زیاده از آن

نشود و [illegible] دادن جره قسمی که در فصل اول همین باب ذکر یافته معمول

[illegible] فصل سوم در [illegible] بستن جره [illegible] علاج [illegible] دادن آن بیمار و [illegible]

مار که آنرا به زبان هندی [illegible] آنرا ذکر کرده مثل [illegible] بندد

طعام

32

[illegible] ریمان پر پسلوده [illegible]

بسجنده برابنی جانور کلان مقدار بیضه کنجشک ساید او در [illegible]

زیری بنت دانه الاجی دانه بیج بلد و قرنفل نیم بلد [illegible]

نیریا [illegible] بطریقیکه در فصل اول [illegible] باب [illegible]

باب نهم در علاج کلف بد اتش بر چهره و غیره اگر [illegible] علاج [illegible] دو فصل

فصل اول در علاج کلف بد اتش بر چهره خرد [illegible] مقدار [illegible]

اب [illegible] نموده از برچه کندر [illegible] بیضه را زرد [illegible] کلال [illegible]

در سیاه [illegible] بعد از ان انداختن بر چهره [illegible] اب [illegible]

کنند بعد از [illegible] بطریق [illegible]

باب [illegible] داده [illegible] اب [illegible]

کرده باب ساییده [illegible]

داده [illegible] اب [illegible]

کوفته باب [illegible] نموده از [illegible]

و در [illegible] آب خالص [illegible] بخورد پس [illegible] الصقا [illegible] جانور کلان

[illegible] در حلق اندازد اگر چه ازو با هم بترسد یکبارگی آب خالص

کنند فصل دوم [illegible] باغذا یا جبری دیگر خورده باشد و [illegible] ازو

علاجش اینست از روغن [illegible] یکبار [illegible] کنند بعد از [illegible] طعمه بخورانند باب

سیوم در شناخت بر مهره خام و علاجش چون جانور بر مهره [illegible] ازو

بوی کند بدید آید و دانند که بر مهره خام سبب [illegible] طعمه دارا کنند اگر

زمین محل خشک شد ازو علاجش اینست اجوائن هندی پنج سرخ و [illegible]

[illegible] جوزی و حلیه زرد [illegible] دو نیم سرخ با برگ [illegible] و [illegible]

[illegible] پوست یعنی گوکنار چهارم حصه بول طفل یکتو [illegible] همه را

[illegible] باشد [illegible] آب انداخته بعده سفت [illegible]

[illegible] باشد [illegible] با جلد سبت سرخ کرده [illegible]

[illegible] در آب [illegible] انداخته بس [illegible] طعمه [illegible] سفت قطره

در حلق جانور انداخته بعد از دو ساعت طعمه [illegible] اگر ازین عمل نباید

صاف کنند از قسم اول که در فصل اول باب چهارم در رشته ازو
معلوم شود و صاف نماید باب یازدهم در پوشانیدن شبگیره کلاه
و این بر دو قسم است اول متعلق است که گوشه دارد و خوش نماست
به طریق نقاش و غیره به دوخته میشود و دو رشته پائین می بندند که برای
گرفتن طمانه وقت صید بکار می آید و بکر فورسانی که زبی گوشه و قفا
جاک باشد و طریق پوشانیدن طمانه اینست اول پاره چقاول را
بدست راست محکم کرده کلاه را در کف دست چپ گرفته از انگشت ابهام
و بنصر و خنصر زود سر جانور ببرد و انگشت سبابه و وسطی گرفته پاره دو
کف دست بند کند و پوشاند باب دوازدهم در انداختن چقاول
بکار بردن جانور باید که رشته را بر سر بندد حلقه [illegible] گردن آن اندازد
و همه دارد که بجهت تنگ کردن بکار می آید الا در وقت برانداز
بر دراج [illegible] که دراج نباید [illegible] دارد [illegible]
در رشته رو بند میشود باب سیزدهم در پوشانیدن ساقه

باره کوتر

34

[illegible] بر و مغز وا بود خون است و اگر بیخ و کنجد باید
[illegible] بر صد عقاب و زمین بیدار و که گوشت می برد و
[illegible] را هلاک کرده اند و جانور بلند میشود و از دست می رود و
[illegible] چون خواهد که ساقین بوست بند و در جای ساق ستر لاد یا پاپیره و دو چشم
[illegible] ندارد و اگر جانور در وحشت پوست شدن تا پای بلند بهتر و الا
[illegible] در هر دو دست دیگری که برابر آید پوست بند باب چهارده هم
[illegible] خوش بلا کجب در پای جانور و اسیر از هر سه لاد که خوابه دو رده
[illegible] پاپیره پوست بند و چون جانور و طعمه خوردن مشغول شود و در وحشت بند و حس
[illegible] سر حلوه مقید کرد باب پانزدهم در پس جلاجل یعنی زنگوله و این
[illegible] فصل اول رجمش های کلال حیم چون خواهد
[illegible] بر هر دو پای جانور زنگوله بندد که دراج نباه بوسه مکرد
[illegible] نود و در وقت بر امدن سر عالی و درچه
[illegible] بازی باید بند فصل دوم در نشستن نبای اسباه

از بکوله در پای جمیع سیاه چشم بیدار دارد که اینها از بالا حمله کرده جانور را بگیرد
و صید از نشستن او از بالا درست باشد. بگیرد الا شاهین و شاهین بچه که
از زیر حمله بگیرد و نه بند و چرا که با سیاه اواز با این صید بازی ببیند
شاهین [illegible] نشاندن جانور بر چکس طفل و نوآموز و این مشتمل بر سه فصل
فصل اول در بیان نشاندن کلان چشم باید که بر چکس نشاندن ابتدا
بند سر و با تعلیم [illegible] با کفهای سخت نگردد که از تن بلی باهم برسند فصل دوم
در بیان نشاندن سیاه چشم باید که بر طفل نشاندن و ابتدا سربند [illegible]
فصل سوم در بیان نشاندن کلان چشم و سیاه چشم بر نتوار و این [illegible]
[illegible] باید که از تن بلی باهم برسند و ناخن شیر نماند باب [illegible] هم [illegible]
نوشیدن بهر وقت شکار باید که سنگ ربت نرم و بسط باشد و مطلب
از این ربت انبساط [illegible] که نباشد بر بهله [illegible] باب
طبل کردن بوقت صید و این مشتمل بر دو فصل است فصل اول طبل [illegible]
کردن بجهت شکار کلان چشم هرگاه بر مرغابی و غاص و کلنگ و غیر

اول جانور [illegible]

چون جانور پرکشی نموده هر وقت بصید رسد طبل نزند از گسسته بند
و سر و الا بالاکی اسب را ایستاده کند فصل دویم طریق طبل زدن
... سیاه چشم و اینها را احتیاج بطبل ندارد لیکن چون بکه نوال
... هرگاه بر سر بالای و قاض براند و جانور بلند شود طبل بزند تا بپرد
نوع دویم در شناخت بدخوی جانور و درست کردن آن و این مشتمل
بر دو فصل است فصل اول در شناخت بدخوی کلان چشم و درست کردن
آن و اگر بدار براندن بر درخت بنشیند و طلبند نیاید و آنکه در ...
... باید که یکبارگی تحمل کند تا بجان انداز دوازده خالی شود
چون بر طلب نیاید باز و چره را پر می ... و جانور دیگر بر طعمه گیر کند و چند روز
... زده و طلبنده سیر نموده کند تا بدخوئی نکند و اگر بر درخت
... بپرد یعنی آواز کند و در آمدن تغافلی ورزد و دور رود و نیاید و اند
... خبر دارد باید که دو سه میانه شب ار ... برند تا حبس نکند
و ... بدرخت دیگر رود و روح بی شکار ... ندانند لاغر شد

جانور چقدر سخت باید که روز و شب از دست فرود نیارد و بیدار دارد
و اگر از بیم درست نشود بعده که هر شکار بیند از طلبیدن خالی نداده است
باید که پنج شش روز یا زیاده جره تیهو مرغ طلبیده و جانور دیگر را بر طعمه طلبیده
سیر نماید و اگر از این عمل اصلاح پذیر نشود یقین که در معده خرابی بهم رسانیده
صاف کنند فصل دوم در شناخت بدخوی جانور سیاه چشم دریده
کردن آن و این بر دو قسم است قسم اول شکار دراج تیهو و کبک و کلنگ و غیر
و جهوری و نر اینها چون در طلبیدن تمامی دوانند که هر شکار وقت طلبیدن
خون بخشیده است باید که چند روز بر دل طلبیده کبوتر یا مرغ یا شکار زنده را
ذبح کرده طعمه بسیار چون خورانده سیر نماید و اگر با اصلاح نیاید سبب بیداری و طعمه داری
آزار واقع کنند چون با این عمل هم درست نشود طعمه داری کنند صاف
نماید قسم دوم در شناخت بدخوی شاهین و شاهین بچه
کردن آن اگر جانور روز برابر این نیندیشد و در پای روزه دواند
در شب بند آری و طعمه داری کوتاهی کرده است باید که هر دو عمل از

آزار واقع

درار تن اعمی کنند و اگر از این عمل اصلاح پذیر نشود باید که احتیاط نموده
در روی زمین شکار بند حلقه بسته در ریسمان و دیگر در حلقه دیگر را بنده بدست خود گیرد
و سر دیگر را بدست کسی که میطلبد داده بطلبانند چون آمده بر دو پله
نشیند بر مرغ سر گیرند و چند روز بهمین دستور عمل نماید باب سیم در طرق
جانور گرفتن و مونس نمودن و شکار کردن بکلال چشم و سیاه چشم و این
مشتمل بر دو فصل است فصل اول در بیان کلال چشم اگر صید بر روی
زمین باشد جانور را بر دست گرفته صید را در دست داده متوجه
دشت راست شده بر دور گرد صید گشته تا بر رسیده باد را رو برو گرفته باز و چره
را اما بطریق معمول کنند یعنی بر صید بر اندازد و طریق معمول باز و چره و باشه
آنست که پا بند را بدست محکم کرده و سینه چقادل را فراهم نموده برابر صید
بلند شده اندازد و باشه و باشه را در مشت گرفته بدست
اندازد و اگر خواهد شکار جرز با دراج کنند صف بندند سوار و پیاده
رو برو با دو در صحرا در آمده چون صید بر آید جانور را بر اندازد اگر

بستن جلاجل که صید پناه بوته برد باید که بر سر آن رسیده جانور را از آنجا پیاده
نماز گذاشته تیپ تیپ گویند و کلوخ در بوته زنند تا گرفته و از جر آید جانور
بر آید و اگر خواهد که در گشته نشسته شکار مرغابی کنند یکمرتبه بر سر خاسته اند
شده گرد شکار بسته باد در رود برده گرفته جانور را بر انده بطریق بدر
هر دو هم عدد بوده طبل کنند فصل دوم در طریق شکار کردن بسیار جنس
بست بهلی همراه بلد دو هر دو طرف جنگی کاه طیار نموده نوعی بندند
که بهلبان در برده باشند خواهد که صید کنند بر اسب سوار شده شاهین
را بدست گرفته و بدست سوار دیگر جای داده و انبرادر اصلاح شکاران
نوش باشند و یک پیاده یک اجرچی بدست گرفته نیز همراه باشند
و اینها دو سوار و پیاده دست راست در پناه بسیل آید صید گشته چون
بسیار رسند شاهین ... از ... پس چهل اسب ماخته بر ... شاهین
را بطریق نوله کنند که با تیره ... بدست خام نموده ...
گرفته از بستر فرود آورده قسم انداز ... هر دو ...

تم از ...

[illegible] ی از زمین در هوا آرد و دو دو پیاده سگ اچرچی بگذارد و

[illegible] ی وار از همین بهل ایپ ناخته ای رمیا همین بردوکان شاهین صید را

[illegible] بزمین آورد و نگاه دارد فهو المراد و اگر خلاص شده سگ اچرچی

[illegible] بهادالانجیر ابا بطریق شوله کنند که باز و در شهر جغاول محکم گرفته

[illegible] رد داو رده بلند در هوا انداز و دو شوله شنقار و چرغ دلکر و نیز اینها همین

[illegible] ی دوری را درست گرفته همین طریق اند اگر خواهد شوله نماید

[illegible] بر هردو را بر گوشت صید سیر نماید و سگ را کباب دهد و شکاریز اون

[illegible] ره چرغ و بحری شیر همین و سنقر کلکن قوش شنقار شنقار باید و

[illegible] باز چرغ باید و قوش بحری بحری یا دشاهین قوش هر جانور منسوب اند

[illegible] از اسها قوش آن شاهین منسوب و دو این طریق شکار باد شاهانست و چرخی

[illegible] ندرف که در شکار کلان جسم قد کوچک بندهکر و صیدکننده باید زار و برو

[illegible] برابر باب بست یکم در طریق زاون گریز جمع جانوران این مستعمل است

[illegible] فصل اول در بیان گریزه اون کلان جسم چون جانور سرخ و [illegible]

بربندند صبح طعمه وقت برخاستن و آخر روز گوشت پرنده با خون آب آمیخته دهند

این طعمه را اول کوبند و بر چهره هر روز نهاده باشند لیکن وقت صبح بر چهره

دیده طعمه مجوز رانده باشند و در چرخه سر دو تا زیر جانور را کبک گر بلند به سر

بند و ظرف پر از آب در زیر آن نهند و ریسمان را چندان دراز

که جانور هرگاه خواهد باب تواند رسید و همت پنجال گاه جانور شسته کاله

نشسته باشد و در کجا انه بگیرد جانور هر قدر خواهد بند و لیکن خرش ماسد

مبتلا باشد و در خانه تازه بند و که از گرم بیرون آید جلی بد القیاس در چرخه بسته

و نیس آن دوام یعنی چهل او تخته دارد و وقت بیرون بند و گوشت معتدل

دارد و در باران باز و بیرون آرد و اگر از چهل مذکور برسد از دو چند گاه کبوتر در

از چرخه برنیارد و اگر با وجود این کوتاهی کند خایه در فصل ششم همین باب بیان کرده شده

دارو خوراند فصل دوم در طریق دادن زیر ساده جسم چون شروع ز اغلق

بر کنند و جبر اندن طعمه صبح و آخر روز و دادن آب و چهره و دیدن آن

جسمیکه در فصل اول همین باب بجهت کلال جسته مذکور شده بود از دو خانه

کرده و بار

ست وچند دانه از گل بلوحب باشد بر زمین سازند و فرو پیمان
کنند وابتدا از آن کوبند جمیع سیاه حبه را بشکنند و نشانند و سرکه
پاره کتانه در حجره سر و پند و طرف ابر از آب نزدیک نشانند و همیشه
نشانند چلماله بسکرده باشند و در حجره از قسم اهن و نشا اهن بجه بکجا و زا
و حجره بحبس باشند در یکجا چهار جا و در چهار گوشه بر نشسته نشانده بندد و در
اول بجه نداره و وقت بیرون بندد و اگر روز بار هن بار و بیشتر بیرون
بند دور بنیدار د در چند گاه نشسته ز از حجره بیرون آرد و اگر خود
بجه در فصل سیوم جلس باب نوشته شد دارد بجور و دفن دیگر فصل سیوم
تن بر بیضه مرغ در آب جوش داده بار زرد خام آن طعمه دهند و بقیه
د در هر بند که بدست رباباشند سبب علد و اکرم حبه بوند که بر بیت
سفید دارد دو بند کرمی که بر در گرد مغیلان و انار زرد دوازده
و جامه شاخه نها بند و علد و بکجا و روغن کنند و همه کرمها را
کنند بعد از آن روغن مذکور را جامه تر بوده بکبر خمک و زعفران

و بزر جنبا از هر کدام شش ماشه گرفته کوفته و بیخته در روغن مسطور انداخته بدارد
بعد از آن با کلالت روغن ... ۳ قرص بسته در ظرف شیشه یا چینی
باز راکیاسه شبانه روز بگذارند در لقمه آخر روز دهند و بعد از ساعتی ... بخورد
... روز از حجره بر نیارد و آب برای خوردن کم دهند و ... که
غسل کنند و این روغن با پاره روز دهند و بعد از خوراندن این ... کرد
از حجره بر نیارد و الحصه نیارد ... بجه ... از هر یک ... شد
... از هر کدام دو ... و ... دانه و ... از هر یک ... و ... فلفل
و ... از هر کدام دو ... و ... آب ... همه در ... و ... ما
روغن زرد انداخته بریان کرده از هر که ... انبه در ظرف ... یا چینی نگاه دارند
به باز مقدار ... شبانه روز بگذارند آخر روز در لقمه دهند و ... طعام و آب
و نگاه داشتن در حجره ... بالا در ... باب مذکور شده بعمل آرند و ...
روغن حاصل با طعام نگاه ... دهند با ... بخورانند و ...
و بعد از ... با طعام بخورانند و بعد از ... طعام ... کرد ...
بات ... الکمل

باب ششم در فربه کردن جانور شکاری یعنی لاغر شده [illegible]

فصل اول فربه کردن جانور لاغر شده در موسم [illegible]

[illegible] یک مثقال دو درم با شیره برگ [illegible] هر گوشت تازه حل نموده باز را

[illegible] چهار درم و شنقار را شش درم اگر در طعمه دهد بعد از ساعتی

[illegible] الصحة مشک و شنگرف از هر کدام یک مثقال دو درم و شیره [illegible]

[illegible] هر روز تازه [illegible] از [illegible] بر آورده [illegible] کرده از [illegible]

[illegible] مثقال و شنقار چهار مثقال و چهار درم [illegible]

[illegible] الصحة [illegible] از جانب [illegible]

[illegible] نیم مثقال [illegible] دو مثقال هر دو را کوفته برای باز سه مثقال

[illegible] چهار نیم مثقال [illegible] نموده در طعمه وقت صبح بدهد بعد از ساعتی

[illegible] الصحة [illegible] گرفته [illegible] برای شنقار چون

[illegible] بخوراند و بعد از آنچه طعمه بخورد [illegible]

[illegible] وقت صبح بخوراند الصحة مشک و زعفران [illegible]

از هر یک بلیسرح والایچی دانه پنج جلد زنجبیل و مویز از هر یک یکتوله دعویه

مذکوره را میان بریده بر بسته در سفیدارده دادام آب نهاده هفت پر بنه

ظرف گلی در آن سرخ زرده یکان یکان در آب مذکور اندازند آنچه سرکرده

بدارند و طعمه را بپرد و وقت باب سطور بر زرده بدهند و ابتر اشکلات [illegible]

فصل دویم در علاج فربه کردن جانور لاغر در موسم تابستان سبزی و سبزه برگ

نیلی برسو [illegible] برابر ممزوج نمود وقت صبح دیا جکی بخورانند و [illegible]

[illegible] کوفته بجنبه جب باز صبار سرخ و برای استغنا [illegible]

وقت صبح بخورانند الصباح جره [illegible] کوفته در پارچه بسته فشرده

چند در حلق [illegible] بعد از آن که لایا طعمه دهند فصل سیوم در علاج فربه کردن جانور

لاغر شده در موسم برسات پوست هلیله سیاه [illegible]

آب [illegible] حب بند [illegible] و برای استسقا [illegible]

در حلق جانور اندازند بعد از [illegible] طعمه دهند [illegible]

[illegible] ره با مسکه چرب نموده آخر روز بخورانند و گوشت خوک صحرائی

اگر بهم رسد خانگی با روغن زرد در آخر روز بخورد نشر دهد و پوست بادام و علفی
سبز ایضاً بسبب کلان هر روز پاره آخر روز بخورد دست دهد نشانه امر است کندر
زرد و لونی برابر بادزهر و سه تنج و شتغار را سه تنج در لقمه وقت صبح داده بجوانند
بنی طعمه خورانند یا سیر ادای طعمه تر کرده بدهد ایضاً چون انگشت ادمی و
مردار سنگ و سودا که بریان کرده هر سه را بوزن برابر یکجا نموده بادزهر را سه تنج
و شتغار را چهار تنج و چهار تنج در لقمه کرده یک ده دهد بعد از آنکه طعمه دریاب
هیئت بیرون در ساخت باد خورده بول و ناخن و علاج آن خوش توبن با حصی
از جای بوسنده کرده علاج جنس اسب اول آنجا را یکار و بر آن بسنده جگر بیدا
در آنجا بر بندد ایضاً جای بوسنده نزار نشسته تبل راه سیر بس مسالده مالند ایضاً
نوال بوسیده را نرم انسپیده الکوره یا سیر ادرک حل کرده بر بندد و چون گام
را کوفته با سیر در امیخته در آنجا بر بندند باب بست و چهارم در ساخت زکام و علاج
چون انسفی جانور آب غلیظ بر آید و بیرون آید عطسه زند و اند که زکام است باید که
جانور را البته در آفتاب آرد و اگر بازار او رود گلی آرد از سرد است و اگر زیاده بود
اگر زرد است علاج جنس مشتمل بر دو فصل است فصل اول در علاج زکام که از سردی است اول جز که

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

طعمه و بد الف [illegible] بعد [illegible] لطوبی باشن نوع که بالا در [illegible]

[illegible] باید بعد از طعمه و بد الف [illegible] در روح [illegible] هیچ [illegible]

[illegible] طعمه [illegible] الف [illegible] جیت [illegible]

[illegible] لطوبی باشن [illegible] بالا در [illegible]

[illegible] طعمه خوارند [illegible]

در [illegible] طعمه و بد [illegible] در علاج [illegible]

[illegible] بالا در [illegible] نموده طعمه [illegible]

[illegible] نموده [illegible] باید در [illegible]

[illegible]

[illegible] در علاج چشم [illegible]

[illegible]

[illegible] اول [illegible] جنس [illegible] بعد جنس جانور [illegible] بهند [illegible] باره

حقنه [illegible] انگشت [illegible] بعد از [illegible] بعد از ان [illegible] تا بالصحت اوراز جنس

[illegible] بکنند بعد از ان هیچ نباتهای بابول اول [illegible] باشنده و در جنس کشنده با بار [illegible]

شنده و بعد از دو [illegible] روغن [illegible] بدو باز داده [illegible] سطور شده و دیگر روز دیگر

جنس شده فصل دوم در علاج کل جنس کاو و اسب [illegible] کل حیلی باب [illegible] شده و دو [illegible]

در جنس [illegible] و افیون و [illegible] باب [illegible] باشنده و در جنس جانور پایه بندن

[illegible] باشند باب بیست و ششم در شناخت گرانی [illegible] در علاج ان چون جانور

در زمان [illegible] افشانده [illegible] زنند و اما [illegible] هم رسانیده باشند که گرانی سر دارد [illegible] اور

[illegible] اگر گرانی ان خوش [illegible] بیند از سردیست و اگر از افتاب گرم زده باشند که از گرمیست

[illegible] مشتمل بر دو فصل است فصل اول در علاج سردی چند برگ ساگ کونه

[illegible] ساده سنبره برابر [illegible] با روغن خردل [illegible] وزن ممزوج نموده بطریق

[illegible] باب بیست چهارم مرقوم گشته معلوم کرده بجانور ناس دهد الصحت [illegible]

[illegible] روغن خردل هموزن ممزوج کرده ناس دهد و از [illegible] کل [illegible]

[illegible] سر [illegible] فصل دوم در علاج سر گرانی که از گرمی باشد

بچه خود را اگر قیئه و یخنه در روغن سیب هم ممزوج نموده ناسور و بند الصفا رنجانیدن باشد

ترتیب ساینده طریق ناسور بعمل آید والصفا توصادر با روغن رز بسایند طریق

ناسور بعمل آرد باب بیست و هفتم در شناخت علتی و تجمه و علاج آن دوائی مشتمل

بر دو فصل است و بیرون دیگر تنش سه بلرانه با دود دانه نهم رسید دانند که

تجمه نیست علاجش اینست دیگر تجمه را اندر اسنیده زوزه نموده بر آورده و دور ریزد

اینک یعنی چون وسیعی با شیر ادرک بموزون ممزوج نموده جائیکه خراشیده باشد بسایند

و بعد از چهار پنجگهری طعام قسمی که در فصل اول همین باب ذکر یافته خورانند و

نه مانند الصفا سراب جای که خراشیده باشد و بعد از چهار پنجگهری طعمه هی که در فصل

اول همین باب مرقوم شده خورانند و آب نمایند باب بیست و هشتم در شناخت

تنای جهره و تنای و علاجش و این مشتمل بر دو فصل است فصل اول در شناخت

تنای جهره و علاج آن چون در اندرون حلق رشته مثل حلقه بهم رسد [illegible]

طعمه نتواند خورد و اگر علاج فلفور کرده بهتر والا نه زیاده از یکروز زنده نماند علاجش این است

زرد چوب را مثل چنین قبل ساخته نمک بر فشانده در حلق جانور بکار دارند

چون رشته باز شود [illegible] طعمه [illegible] خورانند [illegible]

الی آخر

این حب جابر [illegible] لاعو رود و علاج [illegible] کف و [illegible]

و [illegible] سلد بخورد و [illegible] از [illegible] و سه سرخ [illegible] مذکور [illegible]

تا زلو [illegible] و دو سرخ [illegible] و [illegible] سرخ [illegible] وقت [illegible] بخورانند

حب [illegible] هضم کند بعد از ساعتی طعمه دید الصا [illegible] روغن بادام [illegible] وقت [illegible]

باشد همراه یک [illegible] یکبوده وقت صبح بخورانند اگر [illegible] مذکور [illegible] دو

خالص و [illegible] زیره چون هضم کند بعد از ساعتی طعمه دید الصا چون [illegible]

[illegible] باشد [illegible] و دو نیم سرخ [illegible] بلسرح و دو برنج باد و دو نیم [illegible]

اطریفل زرد [illegible] و چهار [illegible] و بلسرح و چهار برنج و [illegible] را دو [illegible]

و دو سرخ و دو برنج [illegible] قسمی که بالا در همین فصل مذکور شده بخورانند و [illegible]

هضم آن طعمه دید الصا [illegible] و شیر [illegible] از [illegible] و دو نیم سرخ [illegible] بکلی [illegible]

و باد و دو نیم [illegible] و دو سرخ [illegible]

[illegible] که بالا در همین فصل مرقوم [illegible]

سه چهار گهری طعمه خورانند الصا [illegible] و در [illegible] روغن زرد [illegible]

بریان نموده [illegible] را از آن برادر [illegible] روغن مذکور در ظرف چینی نگاه دارد

کافور [illegible] سرخ و دو برنج و مشک دو نیم سرخ [illegible] و دو سرخ روغن [illegible]

بازر

... هم و سرخ و سنجاب زرد سفید برنج و دو برنج قسمی [illegible]

بعد از هضم آن طعمه دیدار الف [illegible] بشره روغن حار [illegible]

[illegible] چهار [illegible] یک [illegible] و سنجاب [illegible] یک [illegible] قسمی [illegible]

و [illegible] بعد از [illegible] طعمه خوراک [illegible] دانه علاج [illegible]

[illegible] روغن [illegible] چهار [illegible] دوم [illegible]

باید در [illegible] برعکس شده [illegible] طعمه [illegible]

علاج [illegible] باید [illegible]

[illegible] و [illegible] فصل [illegible] علاج

[illegible] کافور [illegible] فصل اول [illegible]

[illegible] الف [illegible] طعمه [illegible]

با صلاح [illegible] طعمه خوراک [illegible]

در ضلع [illegible] بعد از [illegible] طعمه [illegible]

[illegible] طعمه [illegible] باکره [illegible]

دو دانگ بوقت طعمه خورد اند الصبا دارچینی و الاچی خورد هر یک پنج سرخ مویز بهی بلیله

پنج بلیاره در درخت و پوست خود نخود به نوبچه همه را کوفته همان بار حب بقدر

سه نوبچه و شش بالنه اب نهاده و هفت و صابطرف کلی اب بار رسید

در آتش سرخ کرده بکشان بکشان در اب قد بور انداخته و این ادویه

را هر دو وقت با طعمه و بعد الصبا پوست پنج بلیاره پنج سرخ کافور نیم سرخ نمک

و ده برگ [illegible] کهرل نموده دو نیم حب بسته بباز بکوید [illegible] بنوار

نیم خورد وقت صبح در طعمه دهد بعد از دو گهری با طعمه خورد اند فصل دوم در علاج

دمه خشک دی از روغن گل تیل و مشک هر دو را با هم سائیده فیصی که در

اول باب هشت و چهارم مرقوم گشته از وی معلوم نموده باشد فیصی اند

الصبا پوست با دیجیا سفید ده ماشه با زد چهار ماشه لسنجار [illegible] باشد

در اب تمار ه انداخته بدست بمالد هر گاه اب سفید شود از هر چه گیرد را

بگاه با طعمه دهد و بعد از دو سه گهری طعمه خورد اند الصبا مصری دو باشه

و زعفران و سر گاد بهمن سفید از هر یک دام پنج سرخ کوفته و بیخته با زردی

[illegible] کرا نمود

…نموده دو نیم حب بندد با زرا یکعدد و شنغار را بلچیم عدد و در تعویق
…ایند و بعد از هضم ان طعمه دید الصبا گوشت ماده ماش و برنجبل از هر یک
…مرچ کوفته با شراب کهرل نموده دو نیم حب بندد به باز یکعدد و شنغار
…نگاه در طعمه دید بعد از دو سه گهری طعمه خوراند الصبا مصبر و شنگرف
…م یک سرخ و دو و برنج ابهو بلچی سفید نیم عدد و بار روغن بلادر یعنی بهلانوه کرل
…نیم حب بندد به باز یکعدد و شنغار بلچیم عدد و نگاه اگر طعمه داده بعد از ساعتی
…الصباها کنند دو سرخ و مصبر و زیره کل جینه از هر یک سرخ و دو سرخ
…نیم مرچ کوفته و بیجنه با شراب دو نیم حلال حب بسته به باز یکعدد و شنغار
…وقت صبح در طعمه خوراند بعد از هضم ان طعمه دید الصبا سنگ یک سرخ و دو برنج
…نیم مرچ هر دو را با زهر مرچ کهرل نموده دو نیم حب بسته به باز یکعدد و شنغار بلچیم عدد
…طعمه دید و بعد از دو سه گهری طعمه خوراند الصبا یکسرخ و دو برنج و کهو بلچی سفید
…نو بنیادی پنج مرچ با ابست لیمون کهرل نموده دو نیم حب بندد به باز یکعدد و شنغار
…صبح در طعمه خوراند و بعد از هضم ان طعمه دید الصبا منسا و برنجبل از هر یک ادام

دو درم سنج مصطکی یک سرخ و دو سرخ قرنفل نیم عدد کوفته و بیخته با شیر بز دو درم

حب بسته بباز بدهد و دو ساعت نگاهدارد نیم عدد بیگاه در طعمه بدهد و بعد از دو گهری طعمه بخوراند

الصفا [illegible] یک سرخ و دو سرخ کوفته با روغن [illegible] حب بسته بباز بدهد و دو ساعت

نگاهدارد نیم عدد صبح در طعمه بخوراند بعد از هضم آن طعمه دیگر بدهد الصفا سوزن را [illegible] گرم کرده

سرخ بر سر جانور داغ دهد فصل سوم در علاج دیگر که بعضی رسیده باشد مشک و موسای

و [illegible] یک سرخ و دو سرخ [illegible] کرده نیم حب بندد و بباز بدهد و دو ساعت

نگاه دارد بیگاه در طعمه بدهد بعد از دو سه گهری طعمه بخوراند و [illegible] در باب چهلم

نموده [illegible] در اینجا بهماره و در باب سی و دوم در شناخت حکه و علاج آن

و این مشتمل بر سه فصل است فصل اول در بیان شناخت حکه و علاج آن حکه

از خشکی دماغ بهم رسیده باشد سوراخ بینی و ابرو [illegible] در [illegible] و [illegible]

جانور را [illegible] در آفتاب بندد اگر گرمی آفتاب خوش نکند و مرض [illegible]

داند که از سردی است اگر علامت این باشد از گرمی است علاج این مشتمل بر دو نوع

نوع اول در علاج خشکی دماغ که از سردی بهم رسیده باشد مشک و روغن [illegible]

...بن جانور خلل نیابد و دادن ماست از باب ... چهار ... معلوم ... و د

...و در شستن جانور و هر القصه قسم که در فصل اول باب سیم مذکور شده

...گردید در علاج خشکی دماغ که از زکام بود   در روغن گل چیلی ساییده

فصل دوم در بیان شناخت و علاج حلق که از سینه خشکی بهم رسد

...و در علاج جنس این اسب و مشتمل بر دو فصل است نوع اول در علاج

سینه که از اسب روغن بادام بیار کیلجات و اسفناج بلیلم بال ... کوبد

...نوشیدن کشمش خالص و در حلق ریزد بعد از ساعتی طعمه او دهد نوع دوم

...سیاه ده مثقال و دانه الاچی خرد و زرمشک از هر کدام بلیلم سرخ

...کوب ساییده بیار چهار مثقال و دو سرخ و اسفناج شش مثقال و ...

...برآید یک سکه ... چون ... ده نگاه دارد بعد از هضم آن طعمه خوراند

...سرخ ... و ده سرخ ... و دو سرخ روغن زرد و ... بوده باز را

...سرخ و اسفناج ... سرخ و شش ... صبح در ... خوراند و بعد از ...

اگری طعمه دیر هضم شود فصل سوم در بیان شناختن حلکه که اثر رسیدن ضرب شده

باشد و وقت بنجال کردن دم بزند و زور بسیار کند علاج آنست که مومیایی

نیم مثقال و شنگرف یک مثقال و دو درم فلفل یک مثقال و چهار دانگ و شنگار

دو مثقال و دو درم یکجا در طعمه بدهند و جای گرم نگاه دارد و بعضا نیز نصف آن طعمه خورند

و قسمی که در باب چهلم نوشته شده معلوم کرده بهپاره و در باب بیست و سوم

در علاج انداختن طعمه و این مشتمل بر سه فصل است فصل اول که انداختن

طعمه از هوا اولی باشد علاج آنست باید که همان لحظه شیره برگ [illegible] بیوره

کشیده دوازده قطره پیاز و هژده قطره شنگار در حلق چکانند و در جای

محفوظ که باد نرسد و گرم باشد بندد و هر قسمی که جانور طعمه را باز [illegible] بدهد

و در روز دیگر نیز طعمه داری [illegible] الصباح [illegible] آدمی معتدل [illegible] بیمار

بکنم [illegible] شنگار بدهد و نگاه داشتن جای گرم و دوا [illegible] تا [illegible] در

باب مذکور شده بعمل آرد والسلام [illegible] از [illegible] و [illegible]

فصل [illegible]

[illegible] بی و زنجبیل همه بوزن برابر کوفته با شیر [illegible] مقدار [illegible]

[illegible] نگاهدارد و پیاز یکعدد و بسغار یکعدد در حلق انداخته از حوصله فرود آورد و

[illegible] بجای محفوظ [illegible] طعمه طریقی که بالا همین فصل گذارش رفته عمل نماید و

[illegible] بطریق مسطور در فصل دویم از انداختن طعمه [illegible] خوب باشد

[illegible] بود علاجش اینست مشک و زعفران و جوزبوا از هرکدام یک [illegible] و دو [illegible]

[illegible] یکعدد و قرنفل یکعدد و پنج سوته [illegible] همه را کوفته و بیخته یک حب

یکعدد و بسغار یکعدد و در حلقش انداخته قسمی که بالا در فصل اول [illegible]

[illegible] رسیده عمل نماید و در جای محفوظ دارد طعمه خوراند فصل سیوم کار انداختن

[illegible] باشد علاجش اینست که از قسم دویم فصل اول باب چهارم معلوم

[illegible] نرم بند و طعمه بدستور طعمه داری خوراند باب [illegible] و چهارم در شناخت

[illegible] آب [illegible] علاجش آنکه خون بعد از کرده آمدن برچهره آب از [illegible]

[illegible] علاجش اینست [illegible] یاری را چهار دانه و بسغار [illegible]

در شکمه وید و بعد از هضم الطعام تا رسیده از معنا و چهارم حصه گرده

خوراند خون و بهره ندید و اب هرگز ننماید الصافی شکر خورده تا رفته [illegible]

و الا ایمن از شکم بر او رود سبب بلغم و در شکم مذکور گرده و اگر [illegible] تا [illegible]

در سایه او بران و اسب عدان فرود اورد د موبر و باز [illegible] نخوان [illegible]

در کهل انداخته هر روز با سبزه یکی از سبزها که مذکور شد کهل باید سبب [illegible]

سبزه برگ کنار روی با سبزه برگ حلوی کهل نموده سبب بلغم و حب [illegible]

تبرکی باز بلغم و استعمال بلغم علاج بطریقی که بالا در همین باب مذکور [illegible]

مصبر دو سرخ و هلیله سرخ [illegible] و انجو ابن هندی و اندر جو بلیغ از هر یک دو نیم

سرخ همه را کوفته باب [illegible] حب [illegible] بدار و باز را بلغم [illegible] استعمال [illegible]

علاج قسمی که بالا در همین باب ذکر رفته عمل باید الصبا مصبر [illegible] سرخ [illegible]

و دانه الاچی خورد دو سرخ و چهار سرخ همه را کوفته روغن [illegible] درو

دو سرخ ممزوج نموده با [illegible] باز بلغم و استعمال علاج

[illegible] بالا در [illegible]

بطوریکه بالا در همین باب مرقوم شد بدهد باب بیست و پنجم در ساخت

حب ... یا اصل الجنس چون در شکم جانور چیزی یعنی خراطین بهم رسد هر چند

دهن وا کنند و روز به روز لاغر شود یعنی وقتیکه در پنجال هم بر می آید علاج الجنس

الملوک و مصطکی مسلم از هر یک پنج زرع ملکسک دو سرخ و چهار برنج

دو نیم مال به روغن زرد ممزوج نموده بعد از [illegible] و پنج سرخ و [illegible] دو مال [illegible]

سرخ و چهار برنج در جوی نهاده یک پنج داده مثل [illegible] نموده [illegible] اند و بعد از

[illegible] برابر ساخته چهارم حصه از [illegible] و حب الصفا

المبارک [illegible] ملکسک مسلم [illegible] از هر یک دو سرخ و چهار برنج و مصری

[illegible] سرخ یا دو و نیم مال روغن زرد آمیخته بعد از [illegible] و پنج سرخ [illegible] دو نیم

مال [illegible] سرخ و چهار برنج طریق دادن ادویه و طعمه قسمی که بالا در همین باب

مذکور شد به عمل آید حب الصفا المبارک [illegible] ملکسک مسلم [illegible] و الاجی دانه خورد

و کلان کوفته از هر کدام دو سرخ و چهار برنج مصری مسلم [illegible]

بالنده زرد ممزوج نموده بیمار کلیمان و هفت سرخ و بشعار دو مانده [illegible]

سرخ و چهار برنج و دادن او ده قند ور قطعه بهی که بالا در [illegible]

بعمل آرد دالصینی اندر جوزبلح و مصبر و کافی زیری ابو قند چکسه مسلم از [illegible]

سرخ و چهار برنج و مصری مسلم بنج با دو نیم مانده در روغن [illegible]

بیمار کلیمان و شش برنج و بشعار دو ده مانده و بجسبح حنظل دادن [illegible]

در قطعه بهی که بالا در همین باب ذکر رفته بکار برد الصینی تخم [illegible]

و نکسک مسلم از هر کدام دو سرخ و چهار برنج و مصری مسلم [illegible]

روغن و چهار سرخ روغن زرد ممزوج نموده بیمار کلیمان [illegible]

و دو مانده و سه سرخ و چهار برنج دادن او ده [illegible]

مرقوم کشته بعمل آرد دالصینی رجبل و [illegible]

بجسبح یا دو نیم مانده روغن زرد و [illegible]

ادویه و طعمه که مسطور شد بالا و در همین باب ذکر رفته بعمل آرد و الصابالاسین با [illegible]

و مصطکی کوفته و مصری یا مسلم از هر یک نخود ملک ملک مسلم دو سرخ و چهار

برنج باد و نیم دانه روغن زرد و مرغ مرغوب بیار بکهات [illegible] سرخ و سنجار

دو دانه در [illegible] سرخ و چهار برنج دادن ادویه مذکور و طعمه که بالا در همین باب

مرقوم شده بعمل آرد و الصابا دانه الاچی کلان و فلفل گرد و کهو بکهی سفید کوفته

کیله [illegible] ملک مسلم و روغن بهلاوه از هر کدام دو سرخ و چهار برنج

با مسلم نخود باد و نیم دانه روغن زرد آمیخته بیار [illegible] سنوار [illegible]

دانه قطرن دادن ادویه و طعمه قسمی که بالا در همین باب مذکور شده بعمل آرد

الصابا [illegible] و فندق و کهو بکهی سفید کوفته از هر کدام یک سرخ و دو برنج ملک

مسلم و روغن بهلاوه از هر یک دو سرخ و چهار برنج مصری یا مسلم نخود باد و نیم

دانه روغن زرد و مرغ مرغوب بیار بکهات [illegible] سرخ و چهار برنج و سنجار دو دانه و چهار

سرخ و دو برنج دادن ادویه مسطور طعمه طریقه بالا در همین باب مذکور شده

بکار برد باب بیست و سیم در شناخت مای و علاج این چون ...

علاج جنس اشتب پوست بیخ بهلیلهای خورد و پوست و بیخ ...

وزر ... چوب ... هندی از هر یک سه سرخ همه را کوفته ...

... بیار بلعود و بشولار بنیم علد صبح و بعد از دو سه گهری طعمه خورانند

فلفل گرد و چینه و فلفلدراز و پیلامول و عقرقره و ... از هر کدام یک ...

و سیاه ... بریان کرده از هر یک دو سرخ همه را کوفته و بیخته باب ...

بیار بلعید ... علد صبح و بعد از دو سه گهری طعمه خورانند

اجمود و باد ... از هر یک و ... سیاه چینه و فلفل گرد از هر کدام یک ...

... سه سرخ همه را کوفته و بیخته باب دو نیم حب بند ... بیار بلعود ...

بنیم علد صبح و بعد از دو سه گهری طعمه خورانند کوکل ...

کوفته ماشش سرخ قند سیاه آمیخته باب دو نیم حب ... بیار بلعود ...

علد و بگاه خورانند و بعد از دو سه گهری طعام ...

بیخته همه ...

49

[illegible] همه را کوفته و بیخته [illegible] سند و بیمار را یک عدد دو مثقال بدهند علاج

[illegible] بعد از دو ساعت [illegible] از آن [illegible] چینه و فلفل کرد و فلفل دراز و مصبر

[illegible] و سوده [illegible] همه را کوفته با شیره کهنه اهوار اهل کرده

[illegible] سند و بیمار یکعدد و بشعار بکنم علاج و یک ماه خورانند و بعد از دو [illegible] کدری

[illegible] باب سی و هفتم در شناخت زهر باد و علاج آن چون چشم و سر جانور

[illegible] و آب از چشم رود و از دهن جانور بوی آید و از علیه طعمه اندارد

[illegible] بوی کنده ابر [illegible] جنس است پنج بید انجر که [illegible] هندی ابرد

[illegible] شوره و برگ تلخ و حلبه [illegible] مثقی و زنجبیل هریک بورن برابر

[illegible] اهل کرده حب مقدار کنار صحرایی البته تا شنا بیمار یکعدد و بشعار

[illegible] بعد از چهار [illegible] بدهد شور که طعمه دار است [illegible] الصباغ [illegible] سانی

[illegible] چهار [illegible] کرد چهار عدد و همه را کوفته با شراب کهنه [illegible] کرده

[illegible] علاج و دادن ادویه و طعمه قسمی که بالا در عمل

باب مذکور شده ابحل ارد الصبا سیرادی و زعفران از هر یکی دو
سرخ کوفته ابدل کرده دو نیم حبه به بیمار بخورد و لستعار مکنه بلد
بدستور یکه بالا در همین باب ذکر رفته دادن ادویه و طعمه کار برد باب
سیم شم در ساختن صوله و علاج آن چون جانور بیمار شود و افتد و سواد
نشست علاجش آنست قرنفل و صندل و سیر هوبی از هر یکی دو نیم علد و مشک
و زعفران از هر کدام دو نیم سرخ با شیره اودب ابدال نموده حب بندد و بیمار
بلعید و بدستور یکیم علد و ناشتا بدهد و در جای گرم که باد نرسد نگاه دارد
بعد از دو پهری طعمه گنجشک و خون بدستور طعمه داری بخوراند و قسمی که در باب
چهارم مذکور شده پنهاره بدهد و گنجشک در باب سیم و هفتم مرتب ببدالحجر
در سیده ساخته خوراند الصبا بلادر یعنی بهلادوه دو نیم با روغن
بسا انجای گرفته دو ستانه و زر برو نس کنجد صرب نموده سه بهلادر و دو زر دد
در دیک انداخته با یکسب از مار ایب جوشش دهد چون آب بجز لبا بهسان
بهلاوه بر اورده

50

[illegible] برابر [illegible] نخود سیاه یا سرخ انداخته خمیر کوفته را سر یونس

[illegible] خوشاند چون آب و روغن در نخود

[illegible] نگاه دارد و برای جمیع جانور بکار خورند و هر روز

[illegible] زیاده کند که به شود و بعد از دو سه روز با طعام [illegible] مجرب است

[illegible] و نهم در شناخت جرحی که اثر امر کی [illegible] و علاج آن چون

[illegible] از دهن آورده فرزنده [illegible]

[illegible] کار رفته سر آنرا دور کرده علستک مقدار یک سرخ [illegible]

[illegible] نهاده چون آدمی انداخته با آتش نرم گرم کرده [illegible] مذکور

[illegible] شش قطره در هر دو سوراخ بینی اندازد

[illegible] رسیده و علاج آن چون جانور [illegible]

[illegible] مومیایی دو نیم سرخ شکر و تلخ

دو مرغ در یکمرتبه انداخته وقت صبح بباز بکشد و چهار برنج و نشاسته دوغ

و دو مرغ بدهد و در جای گرم نگاهدارد و بعد از دو سه گهری طعمه خوراند

الصفا برگ نیم و برگ سنبهالو و برگ بکاین در آب در ظرف سفالی

کوزه را در زمین کنده از جا جلد سنگ پر کرده ظرف را دو به بر و نهاده الیس

در آید چون حد آب در جوش آید کوکه را در تنور ظرف بند کنده در آن نهاده

بالای آن کوزه کند تنور تیز باشد و بالا آن از پارچه فرش کرده جانور را ف بندد

دلو کرده بر بالای آن نهاده پارچه سجنده توجی کند تا باد نرسد بعد از یک پاس

طعمه بعد طعمه داری خوراند و نسخه دیگر دو کرده مسطور دارد و دو روز دیگر

همین عمل یکبار بردو روز چهارم از نو کرده برارد اینرا اسبیاره گویند الصفا

خام درخت بیلهل و برگ سنبهالو و برگ سیبه و پوست بید الجرد دیگر

کنار صحرائی و برگ نیم و برگ کاسنیه را یکجا کرده در آب [illegible]

داده خود الیه

بیمار را از اب دور کرده اب غذور مشیر ایم در افتاب اندازند
زیاد تر شد سه مرتبه از سر جانور تا پای اب غذور تر برد و در بجا جا
دور شتس کم یا طعمه کنجشک سر جوش بقدر طعمه داری هم بدهاند
در شناخت گرمی زده و علاج آن چون جانور در نسبت افتاب
باشند و خواهش اب زیاده از معتاد کنند و از افتاب گریزد
اب گلاب با طعمه بدهد و وقت دیدن اصلا بلبتی بی اصلاح خوش
میان اب تر کرده اب غذور بدهد و وقت با طعمه دیگر
یا گلاب ساییده و دو نیم بات نبات زیکهای و سنجار بلبم بات با طعمه دهد
بالای خورد دقیق عدد پنج مویز یکگره پنج بلبله ره از
سخود بلیو بیچه و دار چینی و زیره و گشنیز از هر یکی دو نیم
از تا مرجه بسته میان اب انداخته بلبایس لکا انداخته
با طعمه بدهد وقت خوردن الکا لوله را در اب تر کرده

ازپارچه کنده چهار را قند داب عدکور زانا شناناتیره کنند و بعد از دو ساعت هر سه طعمه

الفا تنمر شدی لیکا و لاسی یعنی اینلی براد راب تنر کرده از پارچه گذرانیده آب ایلدی بکار

ناشتا ناتیره کنند بعد از هضم آن طعمه خوراند باب چهل و دوم در شناخت بزردی

زرد و علاج آن چون جانور از هوای سرد لاغر شود و خواهش افتاب کند

و باب چهل و سیم علاج جنس است گوشت ماده و ماهی بیار نیلسپح و لسفار

نیم سرخ یکاه دو لیمو دید و بعد از یکید و هری طعمه خوراند الفا مسک و موسای

از حیدو نیم سرخ نبار در سرخ و لسفار سه سرخ صبح در طعمه خوراند بعد از یک روز

هری طعمه دهد الفا تنر چاقت چاروق دو نیم سرخ نبار نیلسپح و لسفار نیم

سرخ یکاه در طعمه دهد و بعد از دو سه هری طعمه خوراند باب چهل و سیوم

در شناخت کنده بیجال و علاج آن چون جانور در بیجال ستانی بسیار کند

و بوی کنده اید علاجش است مغز پارچه سنقاق در آن ... بید ... حبه

کرده یکان یکان را برابر کرده چند دانه اجوایین خراسانی بالا ... اند

لو انیزه در دودام

[illegible] دو دام آب انداز دو بعد از سرد شدن آب مذکور را [illegible]

[illegible] از قسم دوم فصل اول باب چهارم معلوم نموده صاف کنند باب چهل و

[illegible] در شناخت درد پنجاه و علاج آن چون جانور بد وقت بحال کردن ماند

[illegible] بحال کنند علاج جنس اینست باشد مسهل خورانند اگر نخورد با طعمه دهند الغا

[illegible] دو نیم سیر مغز برگ [illegible] دو نیم ماشه هر دو را باهم گل نموده

[illegible] سنگار نیم ماشه یک سیر و چهار سیر ماش در حلق انداز و بعد از

[illegible] باب چهل و پنجم در شناخت کرمی و علاج آن چون جانور

[illegible] در وقت [illegible] از جوته [illegible] ظاهر گردد علاج جنس اینست [illegible] زرد

[illegible] لاهوری مثل [illegible] ساده وقت صبح دهد و چند قطره آب

[illegible] با طعمه [illegible] در حلق خورانند الغا [illegible] باب [illegible] وارزه

[illegible] با طعمه دهند و مغز [illegible] با طعمه خورانند باب چهل و ششم

[illegible] علاج آن چون جای [illegible] جانور را [illegible] کند

علاج اسب تیک را در پارچه بسته و باتش گرم نموده چند مرتبه جای الم

نهند یعنی تکمیب کنند ایضاً روغن بادام بر جای مسطور بمالند باب چهل و هفتم

در علاج زخم رسیده این مشتمل بر دو فصل است فصل اول زخم دوختن [illegible] اندازد

و خون را از طرف ایشان سوخته بر زخم اندازد ایضاً نقش سوخته بر زخم

اندازد و چوب مازو و کیچ کهنه و پیچ همه یک وزن برابر کوفته در زخم پر کنند ایضاً

پوست درخت پلاس سابیده بر زخم کنند فصل دوم در معالجه کرمها

کرمها که در زخم بهم میرسد کوفته در زخم پر کرده درین ابزار از [illegible] باشند

ساییده و ضبط کنند که باد نرسد و بالای پس گل حکمت کنند بعد از دو پاس

دارو که کرم مرده را دور کرده ادویه تازه که در فصل اول همین باب مذکور شد

یکبار برد ایضاً زرنیخ و نیم بریان کوفته در زخم پر کرده بدستور مذکور مرقوم شد

کرده گل حکمت نموده بعد از دو پاس کشوده کرم دور ساخته ادویه بالا که

فصل اول همین باب مرقوم گشته بعمل آرد ایضاً [illegible] کوفته بدستور

در زخم پر کرده

ادهن سدوس ساخته کل حکمت کرده بعد از دو باش والمنو داروی

سائل همین باب اگر در رفته بکار برد باب چهل و هشتم در علاج ضرب

رسیده چون بر هر دو سر بند استخوان یا دور رسد که ابر ایران بندی با موم

بست افیون در روغن کنجد حل نموده سپیدار کرده بر جای صدور بست کنند

با مسطور بسانند ادمی هر ساعت می اندازد چه باشد و اگر درد حکت

هم در علاج استخوان شکسته مومیائی یاب سائیده بر استخوان شکسته

زلیماج بالس بکار برد الا بعد از سه روز کشاده طلا عباره آنکر خد لور صلاده

مومیائی بلسح بباز و بلغم سرخ لستعار در لقمه بخورانند و بعد از ساعتی طعمه شده

ب و لته در زد چوب و تابون و هر چوره همه را بورن برابر بسازنده ادمی

پارچه موده از الطریق سبب بر استخوان شکسته بسته بستی را بسته

دراز بعد از سه روز کشاده تازه کنند الحاصل میده چوب و لته بان و در اند حرکت

با هم برابر کوفته بخورد و غن زرد و اب مثل حلوا پخته بر جای شکسته

پاها بهم مالیده بعد از آن پیه آهو گرم کرده بر بند بدستور مذکور باره مکرر ده باشند و مومیا

نیز بودن … خورانده باشند باب پنجاهم در شناخت پر بریدن و علاج آن

چون جانور در پیش موسم … پر بیندازد علاجش اینست علتی را که … میان آب

نیز کرده … و از بیخ … را … آب مذکور هر دو وقت با طعمه

الصقا … به سیر … ده بیخ در طعمه داده بعد از آن طعمه خورانند الصا … هر دو

برگ هر دو بار … نزدیک پرها بچونک … خون کم کند و اگر … زن

ندارند … پر بریده خون کم کند باب پنجاه و یکم در شناخت کنوج مذکور

و علاج آن … مشتمل بر دو فصل است فصل اول در شناخت کنوج و علاجش

چون جانور از اول پرها بریده … علاجش اینست کوچکی را … مقدار

دانه ماش … باشد … و … بعد از ساعتی طعمه خورانند

الصا … پوست … در سایه خشک کرده … بعد از

… طعمه دهند فصل دویم در شناخت … و علاجش چون جانور …

…

[illegible] باید جلاجیش آسیب سیر بخو بچه درده نوبه روغن گاو و زرد چوب

[illegible] بگوار اسیده و در ظرف چینی نگاه دارد از روغن مذکور برای پانزده ملاسه

[illegible] پاک نگاه در بغو داده بعد از [illegible] طمع خورانند و جای بر ابدن برنیز

[illegible] و چرب ممسوده باشد باب پنجاه و دوم در علاج [illegible] فلعلدرار

[illegible] ریمودن طعمه در زمام بر بالا و ساعتی در آفتاب نگاه دارد الصاق قلقل کرد

[illegible] منور مذکور عمل باید الصاق زنجبیل کوفته و بیخته قسمی که [illegible] بالا در جلش باث کرده رفته

[illegible] اجواین هندی کوفته و بیخته [illegible] مسطور بعمل آرد باب پنجاه و سوم در ساخت

[illegible] علاج این چون پوست از بالا [illegible] دور کند جلاجیش آسیب پوست

[illegible] نگاه دوت [illegible] و [illegible] و [illegible] هر چهار چیز بوزن برابر کوفته

[illegible] بوده برموزه [illegible] کند وار [illegible] نگاه دارد روز [illegible] و الحمد

تا از قرصت سود الصفا میده حبوب سلق و ابوالرحلبه بوزن برابر کوفته

ایزان سوده هر جا را لیپ کنند باب پنجاه و چهارم در علاج بویی که از زاله و رسم

اول با پلکد سیر ترا شیده خون بر اورده ملک شکب و دردش اندا رحمنا باش

داده سبز درخت انجیر بکار برد بعد از ساعتی دور کرده بار پلکش بدستور بالا القا

از پا چکلد پشت ترا شیده خون بر اورده قند سیاه و استجار پی سچی و اسک پیچ بوته

با شیره و ادرک کرده سوده بالای او طلا لیپ کنند و بعد از دو سه کهری طلا پیچخت میوه خون

بدستور طلیه و ارلی خوراند و اب هر گز بدید قطعا از اندرون دیدن شده اگر

سر با بسط طلا و ارنود و اون عیب شود استجار باب سوده بر کاغذ و طلا نموده

بچسبد و خشک سوده بر کاغذ بکو را با تش سوخته بر سر کلالم در باب پنجاه و پنجم در سباحت

تلی در علاج ان اول بیضا از سیخ شود و بعده اماس برد بعده ان سنجر ارمی و بعده

برگ بهر سابیده بطلا حس مسمل بر طلا فصل شب فصل اول در علاج تلی است

تم الباب …

چون مصری پاشانه ادمی سابیده جانور را در دست گرفته بر لعاب

کرده نگاه دارد چون حسک بکوبی بر دست بگیرد و در وقت دادن طعمه اصطاد بستد

از طعمه برسد الصقا در میان پیتو از کودی البطون یکوجیت و بعض معوا گشت

خوره کرده جانور را آن اندکه پر دو بعضی جانوران بالا و کف پیر دو پای

دو شب چو روز از بول آن مکث برکرده باشد فصل دوم در علاج تلی که

سرح سندن معلوم شود که لعفه بها درم شود و اما کسی بند بلا بد که تلیه

سیده گوکل اهسا و موج بس نوع صحیح بلدی مرو بوزن برابر پاشانه

ساییده بر لعاب نسب کرده بالا لمس کال بلد چسبانند و با باز چه لکا بدارد

ست بده و بده حله خطه باید کار خصوری باید باشد باز بد شور کور

کچله دوسیع فرزر خوب دو ماه پاشانه ادمی ساییده مقدار

یوه هم از داروی مذکور تر کرده بر کف پای چسبانده بالا پره نمک

نگه دارد بعد از [illegible] کرت ده باز بطریق مسطور عمل ادرار الف جمعیه [illegible]

ساییده بیضه را زرده قسم که بالا این دیگر یافته یکبار بر فصل سوم در علاج

[illegible] مستحب گردیده از [illegible] پوست ادرار دور زرده چهار بلاد بعضی [illegible]

از [illegible] التیام [illegible] آتش بر [illegible] نموده برای چند مرتبه داغ کرده گذارد و روز دوم

کنجد سیاه باشد [illegible] ساییده بر اعضای مذکور سبب کند الفت [illegible] از [illegible] مجلد [illegible]

خراسیده خوش [illegible] آورده [illegible] رفته [illegible] سرک بر [illegible] فصل چهارم در علاج [illegible]

تخمه که حرف بهم ساییده باشد بلیله بلیله زرد جوب [illegible] حلبه خردل طوطیه [illegible]

حب کوکرد همه را وزن برابر [illegible] قند باشد [illegible] ادمی [illegible] نموده [illegible]

اندامه بر آتش سبز [illegible] کرده ملی را از [illegible] چاقو کنید چرک از [illegible] برادر ده داروی

مذکور را در رحم [illegible] نموده [illegible] بنفشه [illegible] ادرار [illegible] بالای [illegible] نهاده از

پارچه [illegible] [illegible] کرت ده باز [illegible] بالای آرد الف [illegible] حب

۱۹ [illegible]
تم

... بچه و کلنگ کوفته با ساییده آدمی بدل نموده ... را به ... ساده ...

... ساییده شب یمانی ادویه را در زخم پر کرده از پارچه بسته دو هفته ...

... و پر کرده و آبی بر رو پاشیده جانوران ... بعد از ... روز گشاده باد

... ادویه بسته واداده ... پاک کرده ... بچه ...

... آدمی بدل نموده در گوی پر کرده جانور را می ... باشد ...

... زرد چوب و گل ... دیگران ...

... گفتار ... شکافته ادویه را در زخم پر کرده پارچه بسته ...

... کنند و بطور مذکور ادویه بسته باشد تمام شد

من التصنیف محمد رضا ولد خواجه ... بتاریخ ماه ... شهر رجب المرجب

... باتمام رسید این رساله در ... سلیمان ...

[illegible]

[illegible] سفید پاره بوزان لوک الاجی [illegible]

۱۲ عدد . ۱۱ عدد [illegible]

[illegible] بوزان [illegible]

فقیر [illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۵ عدد [illegible] ۱۲ عدد

[illegible]

According to f. 2 it is not dedicated to anybody just written at the time of Aurangzib (W. I.'s misreading of the introduction) F.-K.

c. Falcons and birds in general.

10.

Dastūru'ṣ-ṣayd.

دستور الصيد

Z 10.

A treatise on falconry, the same as described in IvC 619(1), by Muḥammad Riḍā b. Muḥammad Yūsuf. According to this copy, he wrote it in 1073/1662-3, not in 1083/1672-3, as stated in the Calcutta transcript. It is dedicated to Aurangzīb (f.2), although originally intended for Ḥasan ʿAlī Khān. There are, in it, apparently no references to earlier works on the subject. The treatise deals with the usual matters of sorting, training, feeding, treating, protecting by charms, etc., of the falcon. It is here divided into 76 bābs only, not 77 as in IvC 619(1). Their titles are given on ff.2v- 4. Of these 76 bābs the copy actually contains only 54, as the end of the MS has been lost. Beginning as in the Calcutta copy:

حمد بیحد و سپاس بیعد از ازل تا ابد مر پادشاهی را... اما بعد، اضعف العباد راسخ الاعتقاد محمد رضا

For the purpose of collation the headings of a number of bābs are here given:

(f.4r) باب اول در معرفت جانوران کلال چشم و سیاه چشم

(f.33) باب دهم در شناخت پرمهره خام و علاجش

(f.36) باب بیستم در طریق قابو کردن و تیوله نمودن الخ

(f.50) باب چهلم در شناخت ضرب رسیده و علاج آن